



۲۵۰۲

11









درجہ اول

۵۱۹۲

حسین نوازی
مسؤل مخزن

مران
رقم

۵۱۹۲

۱





او و نسیب او و ان او و لویکمان هو انکو شیده ده
دین مهستان به کوشش و او و لویکمان و سفتان
زرتشت به وس جا و چرنید ایستد که او و لویک
و ده دادار ان دام به خرد داد کشن اوین کرد
داشتائی به خرد و لاسیزش و اپتیار آن بهر او بهر
روشنیها نوشتی نیر مدینه نم او زار خرد را او اج او
خویش کند بهم جم را بهم که او دانی بود کشن
گفت که اگر این است که بزدان دین را بسته و او
فرارونی و او را مان نیکی کام و او خشایش چرا
فرهیت مردم و س کشش و وس کرویش و وس
بن یشت بند فرهیت انکه کشش و داد و کرویش
به خیر بزدان و زندکار او نی خوب و اینچه اندیشید
کو و زیدار بودن به این کشش را به خیر بزدان
و به این کشش آگاه او اید بودن چه به بهام کار
سین او خالی کمیزد و او ستام او روان بهود که

اور وانرا پنج اور برشن : واز کار کره گناه برشن
چه آن گرفت مرد اناکا بهاء کند کره کم : و آن گناه مرد
اناکا بهاء کند گناه بن لوهوده : و از اوستان پدا
کونه تشش گرفت که نه روان گرفت : اند لا اولین فی
تشش گیر که فی روان گیر : از چه نون آن فراز
چه مینو و کیتی ایدون همانا چون در وشته دونه
یک اورید اکوستانند و یکستان نشاید پس
باز آن کش و ده که او و پید بوسند نه شاید
و که پیرانشن اور نکرد : به خرد و استار بر اندر آن
کیهان شهر شهر و پد کوس پد کوس فرغت : و از هر
کیش و کروشنه ایشان مردمان ایشان به دانایی
اویر ترمنیه و پر سید و جنت و اورید : او که دید کو
کجه اندر ایدون انبسان و همیال اند : اگر نیست
کو آن کیش و کروشنه و جد رسته و به انکیهان یک
اند و ایدون انبسان میند فی از و مشن نیر و ان

مزد بود که چه بزدان دین راسته داد فرار و
به او یکمان بود که هر که فی به آن او تره دین اکتان
به هرتش کمان و به هماچم شیوشن و بیند
پس از آن به پرسیدار و وزیر دین تختا تر بود
از دستوران به آن دین دانای تر و دین آگاه تر
بوده اند پرسیدار کو اور دارشن تن و بورشن روان
تش چه و و هلمیم تر و شان به پیدائی از دین
گفت که کو از شبی از مردمان رسد خرد و به کیتی
به نیروی خرد شاید را بیند و مینو چه به نیروی
خرد او خویش شاید کردن و این چه پیدا کو به خرد
این دلم و همتش اندر کیتی به آتس خرد و آتس
و کیتی چه و مینو را بیند ار به خرد که کزرک سود و ارجمند
او خرد به آن آتس دید اندر به خرد و خرد و خرد
مینو خرد سپاسدار بود و مینو خرد پناهی کرد و خرد
و به پختش و ایش کرد کو او را مشا سندان و

ککسپزکی که از جادوئی و اندر دوزخ هر دوج دواز

و پیش دوج سپزکی کران کناه را دوازش و پس
آز کامی مکن گوت آزدیو نه فریده و به خیر کنی او روزه و

آن مینو اوین نه بهوده **خشمکنی مکن** چه مردم که خشم
کند ایش کار کرب و نماز و پرستش یزدان فراموش

بهوده و شش همو این کناه و بزد او منشش او فتد اندا
بشستن خشم خست چونند آبر من گفته ایستد

بیشش مبر چه او پیش بردار او منشش که

اوین بهود و شش خواشش تن و روان او فتد

و رونی مکن **کت** از خویش کنش زیان پشیمانی

نرسد **در شک** او ارون مبر **کت** زندی او روزه نه

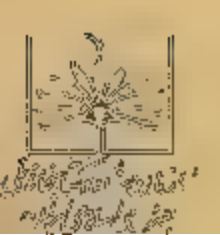
بهوده **تنک** را کناه مکن **چه نیکی** و آرایش و انگیر

و پادشاهی و خرد و شایند زنده به کام کنشش و دوا

به بهینش و سپه و کام یزدان بهود

و **کت** کار کرب آواید کردن اگر دنی مارید

نیکی و خوبی



زن به کوهر و زین چه آن ده به او دم خست و بستر
در ایان جوشن مکن کت اندر امر داد و خرد داد و
مار سفند آستار کران بجهد کشاده دوارشینه مکن
کت به دو ایان و چهار پایان و به فرزندان و زنده
ایموک مرو کت آستار کران او روان برسد
از بار پیشیار مکن کو به داد دیوان گرفتار نیایی
و بت آن کناده را دیوان و زرخ نکشند و خشاو
پمانی بکشید از فرار و نختای خویش خور
یزدان و دمان بهره کن چت زیدون و زیدار
اندر خویش کار مهست کرب از خواسته کسان مهر
کت فرار و نختای خویش اوین نه بهود چه گفت
ایستد کو که نه از فرار و نختای خویش به ازین
تیش خور و اوایدون همانا چونکه سر مردمان بدست
و از مغر و دمان خور و ازین کسان برینختار
باش چت آن هر سه اوین شاید بودن هم بسته

وهم تن و هم روان • اوادشمنان به دادستان
کو بخش • اوادوستان به پسندۀ دوستان رده
او اخیه و رید نور و مکن • و شش به شش چه آیین
مازاره • اواد از دور همباد میباش • و شش به سالار
مکاره • اواد سپرک مرد او در پادشاهان مشهور اواد
دو شرب مرد پیوند مکن • اوادش لکاه مرد همکار
و هم تویر میباش • اواد از دور پیکار مکن • اواد استوک
مرد پیراد مرد از دور مردان
په سپاسدار اندر بزدان و یشت نیایش و یرش
و از بالیش و آموختار و فرهنگ کردن خشا جان
او سپارباش • چه گفت ایستد کو چه بخش یاز
به مردمان خرد و ده • و به نام خواستن روان بوختن
را در و ده • و به را بنیدار و کار دایستان بنده منشی
و ده • و به اوستانی گوشه جاد نکو بر شنیها
و ده • و به کار رفاتر خشای و ده • و به کس پیش کسای

بودن خواستار و ده و به نیکی هوش مدار سپاس کرد
 و ده و به خویشتن انیزنگ داشتن پمان کوشنه
 به راست و ده و به اواج داشتن ایبل و پتیار از
 خویشتن خویشکار و ده و به پیش خدایان و پادشاهان
 پمان کوشنه او بهنجس خوب درنجشنه و ده و به
 دوستان آشنائی منشه دوست و ده و به بهیار
 خویش کردار سوک و اولاد و ده و لاند ووشن
 همان چو در لیرتنی و ده و لاند ووشن کهان ساختار
 و به واز و ده و لاند کرد کاران سپاس کوشنه و
 آزاد کردار و ده و لاند هم شحکان همت و ده
 اندر شدرسته پمان خویشنه و تن به کار داشتن و ده
 و لاند سپاس شناسان کردار و ده و لاند سازان
 یوکانی و سه و خواستار و ده و لاند یوکانگان و بندگان
 نیک و اشتاد و بهم نمودار و ده و لاند خویشتن کم رنج
 داشتاد و خرسند و ده و لاند سالار و مان چو دمی

... خود تران به و تر به شناختن و همان پادایش و و تران
اجپهشن کردن و ده و به هرگاه و زمان خوشتن از
کناه پرینختن و به کبی کار بخشا بودن و ده و به هر روز
مور مزد و دادار و آهر من مروحیه ار منیدن و
اندر یاد داشتن و ده و به انار می بهوش بی بدن
خوشتن شناس و ده این بهادر است و راست
همگونه است بخویشکار و پاد بهیروانی از اور بهشن
توار و یو پرستن و دیویان در دور بهیتر به پدا
کو اگر کین و از دیزار به و چچست کی خدایان اندران
سه هزاره شیر و هشتاد ماه و سوکیوش که جدید
به بهر هزاره سر ازیشان یک آید که کار کیتی اواج ویراید
و مهران و گوجان از دیست پرستان اندر کشور
به اوزند اکن به اید و ن ستمه بود ماد که رستاخیز
تن پسین کردن نشایست ده به هموار و کردن کرفه
خشا بهشن و کت به میوان فرزند به بهی نیکی

کیتی وستاخ مباحش : چه نیکی کیتی ایدون هانا چولن
اور په آوساران روز آید که به بهج کوه او از نیاید
وسن کیتی آرای مباحش : چه کیتی آرای مرد مینو وشو
بهوده : به خیر و خواسته وستاخ مباحش چت به فرجا
هما آوا بدشتن : به پادشاهی وستاخ مباحش
چت به فرجام اواد شاه آوا بدودن : به آزر م و کر می
وستاخ مباحش : چه به مینو آزر می نه فرادید : به پیوند
و تخم کزرک وستاخ مباحش : چه به فرجام او ستام اور
کنش خولش به بود : به زندگی وستاخ مباحش
چهارم مرکی اور رسد و نسا سک وی خور و نواست
اوزین اوقت و انداسه روز و شوان ببالین تن نشیند
و روز چهارم اندر بهوشام به آوا کی سروتن اشو ووی
و ده و در بهرام هماوند و همبستار در آوا و وی و تر
نوفریزست دیو و نیزست دیو و دوشم کام کردار
خشم انا کردار خروید و خشن اندا او چه و چه و چه

سهمین که بر او و در وندیش مدایش و در
همیستار آنو پادایشده به اناکامی خشم و خروید و خش
و استواید که همو این دام هو پارد و سیر زنداند و میانی
مهر و سرش و رشن و ترا ز نیدار رشن راست که تراز
مینوان بهیج گشت ار راست نکند نه اشوانرا نه چه

در وندان نه خدا یا ترا و نه چه دیو و دان چند و زمان
به نه و ردید و آرم نکند و آن خدا و دیو و او آن
خرد تر مردم به و ایستان راست به و ده و که روان
اشوان آن پهل و دیر و فرسنگ بهمانا آن پهل بهنا
به و ده و آن اشوان روان آواکی سرش اشو بود و پرو
وش آن خویش نیک کنش به کنیک کرف او پذیره آید
از هر کنیک به کیتی بهو چهر تر و ده و آن اشو روان کوی کو
تو که ماد کم به چه یک از تو بهو چهر تر و ده به کیتی ندید
به پاسخ به از و آن کنیک کرده کو بهوم بی کنیک به کنش
نیک به هم یعنی بهوشش بهو کوشش بهو کنش بهو دین



ہست یم ہرگز چہ بکیتی واد چہ ایدون ہو بور و مالشن فی

وہداکن سرش اشوا و آن شور و ان پرواز **دہ** کو آن

واد از وشت ہست ایدوم ہو بور **پس** فردوم کام

پہ ہمت **دہ** و دویگر بہ ہوجت **دہ** و سدیگر بہ ہورشت اور

آرام **دہ** و چہارم کام بہ اوی آن اثر و شناسی و ہما خوار

اور **دہ** و شش ہمو این یزدان و لامشاکفندان اور

پدیرہ آیندہ و سخن و شش پرسندہ کہ چون از ان سیرمند

پیم مند و سانی امان اور آن اسیر امان ایتبارہ

مدعی **دہ** یعنی ہونشن ہو گوشن ہو گنشن ہو دین **دہ**

پس ہو رمز و خد ار کوید گوشن مہ سخن و شش پرسندہ **دہ**

چہ از ان کرامی تن جد او بہ آن ہمکین راہ آمد ایستہ

و شش خور و نما **دہ** خستوم آن مید یوزرم روغن ہوش

برید کشر آنا **دہ** و آن رواں از ان سیش اول پھول اش

ستہ **دہ** و اور زدیو ہوش **دہ** و شش بہ گاہ ہر و **دہ**

پسید اور نشانی **دہ** چو آن بد **دہ** کو اشون و نگار یک **دہ** پس

تن و بوی و برشته خستیم از خوششان مینوان بر دانه
هی آن میید یوزرم روغن بکوش برنده و شش به گاه
هر و سب پسید بنشینند و اندامی همی رو شسته به هر و
خوار را بستند او امینوان بر دانه هم رو شسته با نه و که
او در و ندید و اکش روان سه روز شوان به نزدیک
نکار او روز و ند و دارد و انکند که او کوشوم و نوم که
پناه کنم و همو این کناه و بزه بیش به کینی کرد اندران
به روز شوان به چشم و بینید روز چهارم و زرش
دیو آید و رواج در و ندان به آن و دیند بند و به
همیتار کسوش اشونید اند و چند و به پول کن
رش راست آن روان در و ندان به در و ند اشکارا
کنید پس و زرش دیو آن روان روزان کیر
و اما زرمها و چشم کامها او زند و فاسد آن در و ندان
روان بر و ند و انکند و و از اند و شش و از شسته
را که گریه نماید و کس کوشش جان ایتو به گاه

دکشتش چه کوشیدایم و دیو کزین چاره دوش از
و مان و از چه دیوان کش او فریاد نرسد پیش و زش
دیوانو میداند و آن ازیر دوزخ کشد و پس کشکی و
کنیکانی همانا پیره آید کوبید آن دروند آن او دوش
کنیک کو تو که هی کم هرگز چه به کیتی دوش کنیک از تو دوش
ترو زشت ترندید و پس بیاسخ هوش کوبید آن دوش
کنیک کو من نه کنیک به دوش کنش تو بهم زشت و
دوش منش و دوش کوشش و دوش کنش و دوش
دین چه که چه تو دید که برش بردان کردن اکن تو
نشست هی و ت دیو آزی کردن و دیوان و درو
پرستیدن و کج تو دید که ده مردم سپنج پیر قنار کرد
و دوشش دادند که از دور فرارید که از نزدیک اکن
تو تو و ده مردم ترا و انا زرم کرد و دوشش نداده و
در چه به نیست و که تو دید که داور راست و پاریست
و کواهر راست و اولن که در بخش فرار و کج کنش

اكن چه نوشتت هي روت داور ز دروغ كردن
وت كواهر پدر و غ دادن روت در بخش آوار
كفتن دامن هوم دشت و در هخت و در و رشت
ات منيد و كفت و كرده چه كه من ابريشن بود هوم
اكت ابريشن ترچه بگرد هوم كه انا ز رمي بود هوم
اكت انا ز رمي ترچه بگرد هوم كه به كاه چشم خواش
نشت هوم اکت چشم خواش ترچه بگرد هوم
پس قرد و هم كام به دشت و ديكير كام به در هخت
و سيديكير كام به در و رشت اندر ز رو و ده و چهارم
كام پيش كاه مينود در و ند و اورچه ديوان دوار و ده
وش ديوان فوس و ربار پيش كنده كت از
هور غر و خدا و امشا سفندان و دشت و ديوان و ديوان
چه متكل بود كت اور و ريشن آه پس ديوان و ديوان
تار يك ايا شيد و كت ايا اناي پيش كنم و كنم
و ديوان اناي ويني و ديوان اناي و كوشن و كوشن

اوش پسر چه از ان کرامی تن جدا و کن و در و در
پادایستد پیش هوش بریدر بن تم و در تم از
خورشنان خورشن به دوزخ فرودایستد آورش
وزهر و مار و گردم و اور خرفتر به دوزخ و اندر استاخر
تن پسین به وس اناسی و پادده فراه و این این به
دوزخ از زانی بهود و فرمست که آنو خورشن شاید بود
به بود انکو شید همانا مینو آسین خرد او دانا گفت کوات
به دارش تن و پورشن روانرا پرسیدیم خوبها هوش
گفت اندر زیند بهی هوش نیک فریز و چه کار دار چیت
هست مهست راه به دارش تن و پورشن روان
پرسید و انا از مینو خرد که راد و ده پارسه است پاسپا
یا خرد یا بنده منشنه یا خرسند **پاسخ** کرد مینو خرد
کو به روان را در و چه هما کینمان راسته و اندر یزدان
سپاسد از و چتن مرد خرد و به هما کار بنده منشنه
و به آسانی تن و پیشن آهمن دیوان خرسند **روشن**

پرسید و انا از مینو خرد کو گرفته کدام مه و ده پنج
کرد مینو خرد و هشت گرفته را در دو و دیگر راست و دیگر
نخستودت و چهارم که بنا بر پنجم ها دین یشتن ششم
پزشن بزوان و هفتم سپنج کاروان کردن هشتم
بر کس را نیکی آوا یستی نهم و دهم به و مان ده
پرسید و انا از مینو خرد کو گرفته کدام شاد و تر پنج
کرد مینو خرد کو زمین آن شاد و تر کس مرد اشورا ست
کوشن منشس پیش کنند و دیگر که مان آتشان پیش
کنند و دیگر کس ر مه کاوان و کوهندان یشت خفنه
چهارم او رزید و الوندان زمین اواج او و رز و اواد
آورند پنجم که کریت خراستران ارش خند ششم که
پزشن و رگشن و شبنشن و مان او و هفتم که
اویران آبادان کنند هشتم که از جیش او و نیش و مان
رسند نهم که بروید ارش بر هود بزوان و مان
از زانیان بهره کنند دهم که ر و د و پیش پیش کنند

پرسید و انا از مینو خرد **دانه** کوزین که ام دشرام تره **پاسخ** کرد
کرد مینو خرد **دانه** کوزین آن پیشید تر که دوزخ بدش خرنید
ایستید و دیگر کش مرد اشواوی کنه ایش اوز **نند**
سد بگر که دیو و درج هند و راون بدش کنند **ششم**
که نسا و ازیر لکان کرد ایستید **هفتم** که خرفتر کر بست
بدش دارند **هشتم** که از خویش و مان او خویش **هشتم**
نهم که آن آوادان ویران کنند **دهم** که شب و مو
بدش کنند **یازدهم** پرسید و انا از مینو خرد که **دهشت** چون
و چند و همیستان چون و چند و دوزخ چون و چند و
اشوان اندر و هشت و ایستان چه و نیکی از **چه** و
در وند انرا اندر دوزخ انای و پیتیاره **چه** و ایشان
که همیستان هند و ایستان چه و چون **دوازدهم** پاسخ کرد
مینو خرد **که** و هشت فرد و م از ستر پایه اند اماه پایه
یو و دیگر پایه اند خورشید پایه **سده** بگر
از خورشید پایه اندا کو و شان کودا دارا و **میرا** و رشید

دو هشت فرد و م همت و د و دیگر هجست و س دیگر
هورشت و اشوان اند و هشت از زمان و امرک
و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش
و خرم و پر را مشن و پر نیکی همت و هجرتان و اد هجرت
و بور سپر همان همانا او پذیرد آید از هر خوش خوشتر
و از هر بور هجرت و دستان از بودن به و هشت سیر
نیست و دوش آن نشستن و روشن و ویش و
را مشن او از بدان امشکفندان اشوان اند اهر
و هر و دوش همت تکا نرا پد اکو از دین اند استر پد
و بی سیر ما و کرمانا شان تش که پیتیاره نیست و
دو زخ فرد و م دشت و د و دیگر دژ هجست و س دیگر
دژ هورشت و چهارم کام در و ند مردم و آن تار یک
تم دو زخ و دوش فراز او ز یک اهر من در و
نیمه و دوش اهر من دیوان افسوس و زیار ایش
کنند که از هور فرد و امشکفندان و و هشت

هو نور هورم چه مشکربو دکت اور ویش ایل ووزخ
تاریک او اسیده کت ایما انای لیش کنم و نیا مرزم
و دیر زمان انای وینده ووشش پس پاده فزه و انای
کونه کونه پیش کنده و هست وانا کوپه سرد رایدون
چون آن سرد تم به و و فرو هست وانا کوپه گرمی ایدون
چون گرم تم و سوز اتم آتش و هست وانا کش آن
حرکت رایدوم خورانیند چون نسک استخوان و هست
وانا کوپه کند رایدون کوپه ریزند نیفتد و هموارشان
تاریکی ایدوم همانا چونکه پست بشاید گرفتن و
پرسید وانا از مینو خرد و کوهور مردان دام و همش
چون به چه آیین دادوش امشاسفندان و مینو خرد
چون و به چه آیین تاشید و آهر من در وند دیوان
و در جان و اورچه و شود کان چون و شود داند و
هر نیکی و وتر او مرومان اورچه واما ن چون رسیده
و تش و نخت البسته و ردینیدن شاید یانه و پان

به افشید



کردمینه خرد کردار داره و مردان دام و هشتن و امش
مینو خرداران خویش **م**ر و شنه و به آفرین و زور و ان
اکنار **بر**میند **ا**پراچه زور و ان اکنار از زمان و امرک
و اورد و اشویش **و** ابولیش و اپیتیار و اندا **هم**ر و
مچکس **س**بدن و از خویشکار او ادشاه کردن توان **ن**
و اهرمن در وند دیوان در و جهان اورچه و شودکان از
کون مرز خویش و شود **ن** و شنه نه هزار دستان به زمان
اکنار او او مرد چمان کرد **و** و اندا بوند بودن **م**چکس
ور و نیدن و و تر کردن توان **ن** کو که نه هزار سال بوند بود
آهرمن بی آسار **م**ید و کسوش **م**شو خشم به او زند **ن** مهر
و زور و ان اکنار و مینو و ایستان که به **م**چکس **ن**ی
در و جند و بخت و لغو بخت **ن** همو این دام و هشتن **آ**هرمن
و به او رمی از کچه دیو به او زند و همار دام و هشتن **م**ر و
اپیتیار **ا**ید و **م** او **ا**ج **ب**ود **ن** چون آن لیش به فرد و **م**
بر **م**ید و **د**اد **ن** هر نیکی و و تر او مردمان و او **ر**چه **د**اما

مینه پنهان و دوازده ساله و آن دو اینده
اختر به دین دوازده سپاه و دوازده است هور مرد گفته
ایستند و آن هفت او اختر هفت سپاه و دوازده است
اهرمن گفته ایستد و هر و سپ دایم و دشمن او هفت
او ختران ترویند و مرکی و هرانای او اسپارند و
چون ایشان دوازده اختر بر هینا و راینه و کیهان اند
و هور مرد نیکی کامه و هر که چه انانی نه پذیرد و نه شهید
و آهرمن انان کامه و تش چه نیکی نه میند و نه پذیرد و
هور مرد کشن کامید به دایم آهرمن و آهرمن چه
کشن کامید به دایم هور مرد و ردنیدن توان و باید
توان و ردنیدن کو به فرجام کار هور مرد زیان نه به
چه به فرجام فیروزگر هور مرد خویش چه پیدا
کو هور مرد جم و فریدون و کهوش اخوش داده اند
و آهرمن ایدوم و دیند چون آشنای و آهرمن
هورمست و افراست و اسکر ایدوم است

کواکبش بمانند و او را مرد و همسود را بدوم و روینند
چون آن پیدا **د** پر رسید و اما از مینو خورد **د** کوا از کشور او
کشور شاید شدن یانه و آسمان از چه کوهر کرده ایستد
و کمیرش آواند زمین چون بچه آیین **د** پاسخ کرد
مینو خورد که از کشور به او کشور به فرخوانی بزدان یا
فرخوان دیوان امان شدن نشاید **د** و آسمان از کوهر خوان
کرد ایستد چون اما است چه خوانند **د** و کمیرش آواند
زمین ایدوم چون خون اندر تن مردمان **د** پر رسید
و اما از مینو خورد **د** کوهر من در وندوشن دیوان و و شودگان
اوا هو مرد و اما شکفند ان تشن چه آشته و دو شام
یک اوا دود بودن شاید یانه **د** پاسخ کرد مینو خورد
کوهر من بودن نشاید چه آهر من مید وخت و دمنید
وشن کار خشم و چین و اناشته **د** و هو مرداشه
منید و شن کار کر به و و هی و راسته **د** و بر تشن
و زدیند نشاید بکوهر نیک و و دانندیشد و کند بکوهر



۱۵
بنیک پیش چه اچار و و تیره و کوهر و و
و در دین نشاید بهور مزد نیک کوهر را بهیچ
در وجبی نه پسندد و آبر من و د کوهر را بهیچ و بهر
نه پذیرد و شان ایرایک او او دش چارشته
و دوشارم بودن نشاید بهر رسید انا از مینو خرد
کو خرد و یا خرد پاسخ کرد مینو خرد کو خرد کش و بهر
اوایه خرد و د کش و خرد کش خرد و اوایه خرد کش
پرسید انا از مینو خرد کو چرا خیر مینو اید و م راست
آن کیتی اید و دروغ بخت استند پاسخ کرد مینو
خرد کو خیر کیتی بهین د کش اید و راست بخت استاد
چون آن مینو کو دادار بهور مزد همو این بنکی به این دام
و د کش او بن مهر و ماه و ایشان دوازده اختر از دین
دوازده سپاه و د گفت استند کرد و ایشان چه راست
و سزا با بختن را از بهور مزد پذیرفت و پس آهرن
آن بخت او اختر چون هفت سپاه پداهرن گفت

ایستاد **پیر** و شوقین و بستن و آن یکی از دامان هور مرد
چو **پیر** مهر و ماه و ایشان دو از ده اختران داد و هر
یکی ایشان اختران به دامان هور مرد بخشند و ایشان
او ختران چندشان توان ارش اپند و به او برور
دیوان و درو جان و وتران دهند و خیر مینوایران
راست چه هور مرد او ابروست اینزان و امشاسفندان
به آیتباره اند کوشش او آبر من و دیوان و آمارا چه روان
مردمان به راسته کنند و کوش کر به ویش کاه به وشت
و کوش کر به و کناه اکین راست کاه به همبستان و که
بزه ویش اکش راه او دوزخ **و** پرسید دانا از مینو
خرد کو چرا که کاوان و کوسفندان و موروان و وایندگان
و ماهیکان یکیک به آن خویش دانش سزانا دانش
مندهند و مردمان اند ایشان آموختن او رنی برند و
وسن ریخ و خربین پیش بکنند و ایشان مردمی یافتن
و دانستن توان **و** پاسخ کرد مینو خرد **و** کو مردمان



پهین و منشنه ایدوم دانا بود داند کوشش
کرداکی شان پاداشن کره و پاده فراده بزه
چشم دید و تش و تش خیره از مردمان
و پس آهرمن دروند پاداشن کره و پاده فراده کنده
اور نهمنید کوان براناسی کجسته کنده و ندید داما
هورمزد کرد چهار تش او بدتر و کران تر کش کره
و کنده پاده فراده و منشنه مردمان و فرجام کلاه به نهمنید
و نیمم چم راوس کش و کروش و او ارون اندر کیهان
روا کرد و مردمان ندانستن و کار کره را بر کسان وین
کره و پاده و و دارداش آموزشن به کش او ریودا بست
دینام چست آن کش پادپا و نذر کش پادشاهی او
۲۲۰ به آن یک خدای و پادشاه برکشاید شاه
کش دین درست و راست به کوشن دادله هورمزد
او یگمانها او اهرمان و دانستن را از او دازرتش
و پادشاهت که هر آیین خیر کیتی و مینوازدین و ده مازد



روشنی و گداز و اکمان پیدا هید اینا هیچ کوشش نیست
که ~~بهر کشتی~~ و مینواید و م کو و زار و ده روشن پیش
شمار برفتن دانستن **و** پوشش و نیافتی را خست
و پچید او ان هند کوشان کوشش بن او میان و فرما
او بر همانا **و** پرسید و انا از مینو خرد **و** کو پناه کدام پشت تر
و دوست کدام **و** و نامبر دار کدام **و** و را مشن بار
کدام **و** و انا خواسته کدام خوشتر **و** و را مشن از هر مشن
فرز تم کدام **و** پاسخ کرد مینو خرد **و** کو پناه ایزد و پشت تر
و و دوست براد نیک **و** و نامبر دار فرزند نیک دین
بردار **و** و را مشن بای زن نیک هویم **و** و خواسته
آن **و** و خوشتر که از فرا پرونی اندوخت ایستاده
او کار کرب خورد و داری **و** و را مشن از هر مشن
فرار تر شد رسته وادی پیم خسر و بی واکشهی
و پرسید و انا از مینو خرد **و** که در پیش **و** و یا توانگر بار
پادشاه **و** پاسخ کرد مینو خرد **و** که در پیش به فرا بر منی



۲
په کو تو انکر از خیر کسان چه گفت ایست که
از میستم کس بهر کش منشن و کوشش و کشت و کشت
به کار یزدان دارد از هر کار و کر به مردمان اندر که
کنند او چه داد ما بهر اندر بهوده و چه تو انکر و س خواسته
مرد که خواسته نه از فراهرونی کرد ایست که به کار کر به و
اشوداد خیزین کند اکشن کر به خویش نه بهود چه کر به
او رخویش که از نش اپرد ایست و او روس خواسته که
از فراهرون تخشای اندوخته ایست و او را کار کر به و
راکش خورد و دارد و آنچه از نش و نه نیست چه آن بهلیم
آواید داشتن به او روس خواسته مرد کشی خواسته
از فراهرون تخشای اندوخته ایست و او را کار و کر به و
راکش خورد و دارد آن مه و بهلیم تر و آنچه پادشاکر
را کو بنده کو و بهو پادشاه و به کشورش پادشاه هر ده
چه داد او را و مرد پانائی کرد او را و پادشاه هر ده
و بهر من در و ند و کش پادشاه به پتیاره بهو پادشاه هر

دادار است و پادشاه آن بهود که شهر آورد
و ایشان را درست دارد و این راست دارد
و در و این آوردن سپوز و آتش
خوب دارد و پیش یزدان و کار کرب به رود دارد
و در ایشان یارمند و جاد نکوی کند و دین به مازد
راتن و آنچه خویش جان به او سپارد و اگر هست
کس که از راه یزدان بایستد اکش و پراشن پیش
کردن فرماید و شکر قرار کند و اوج او راه یزدان
آورد و از خواسته اش هست بهر یزدان و از زانیا
و کرب و در ایشان بخشد و تن و روان را به او سپارد
پادشاه به آن آیین هتاک یزدان و امشاکند
گفته است و دش پادشاه آن بهود که داد و این
راست فرار و د شود و ستم و ابر و است
اندر کار آورد و خیر مینو شود و کار کرب به از پیش
سود دارد و کفر مردم از کفر کردن اوج دارد و پیش

پادشاه آن بهود که شهر آورد



فرموده و زند تر بهود و از جور دایان کند م
و ده گفت ایستد چه در جور دایان است و از چه
آوستا اکش نام پدر جور دایان پیدان و از میوه
خرما و انگور مده و ده گفت ایستد که نان فی مایستد
میوه را درون آواید بشتن و که میوه خرما یا انگور
بشت هر میوه شاید خوردن و که آن نه مایستد
آن میوه آواید خوردن بشته ایستد و می را پیدان
کو کوهر نیک و دود پی می او سدا می شاید بودن و می
مرد اندر خشم خورد مرد اندر ورون او ارون پیدان
پیدان چه که خشم خوشتا و دوشش خوشتن بهویران
توان به و می و که ورون خواستاد و دوشش خوشتن
ویراستن توان به خرد و که می خستاد و دوشش
خوشتن ویراستن توان به کوهر به ورون وستن نه آواید
چه او نیک کوهر مرد که می خوی دایدون همانا چون
جام زرین و سیمین اند چند ویش افروزند پاکت و

بوشتر بهودن منشن و کوشن و کنش

واند زن و فرزند و همیاران و دوستان چرو و تر و شیرین

تر بهودن و د کوهر مرد که می خورد خولشتن از پمان فرد

میسند و دارد و او ا همیاران نور دبرد و خیر نماید و افسوس

و ریا رکند و وه مردم ترکند و زن و فرزند و بنده و

پرستار خولش میشد و هور و اخم و مان و شود و داشته

ببرد و انکاشته اندر آورد و بهر کس به پمان خوردن

می بهشیار آواید بودن چه از پمان خوردن می آن انب

نیکلی بهوش رسد چه خورشن کو مارده و آتش افروزده

و بهوش و ویر و تخم و خون افراید و پیشش پوزان و کور

افروزده و تش فرموشت یاد کند و ز بهی منشن کا

گیرده و ونیشن چشم و شنوشن کوش و گفتار رهنز و

افرایده و کار کردن و راینیدن آواید روا تر بهودن و

خفتن گاه خولش خفته و سبک آخیزده و تش آن بهر

خبر و بی تن و اشع روان پند چه و مان اور رس



و در آن فرقه نور آن اندام پوشش پیدا نمود
چش خرد و گوش و دیر و تون و خون خا^خه و
ویار اند و ز د و کون و دند و زور و پتوی خا^خه و
نماز و ستایش بزدان فرموشست بهود و ویش
چشم و شنوشن کوشش و گفتار بر بیزوان کم بهود
و خرداد و امر داد پیش^خ و پوشیاسب کام و رزد^خ
وشش آن کردن و گفتن آواید اگر دکاند و به دشوار
خفت^خ و احسها آخیر و آن بهر اخویشتن و زن و فرزند
و دوست و خویشاوند پشت و دوشرام و ستا^خ
ماند و دشمن شاد و بزدان ازش نه خوشنود و دوش
دوشد و بی و تن و ز و ندر او روان رسد^خ و از پدموز^خ
مردمان پدموزند دارند و به تن فرنیاک به روان پنبه
و د^خ ایرا چه فرنیاک از خرفستر بهود^خ و پنبه فرورش
از آو و رولیش از زمین و پیچیر روان مسوده و
از چند گفته ایست^خ پرسید و اما از مینو خرد که کدام

آن شاعر

آن شاد را زد و شرامی و دتره **پاسخ** که میسر شد
گو که خواسته از بزه انداخته است و ویش بدش
شاد بود اکش آن شاد را زد و شرامی و دتره **پاسخ**
پرسید و انا از مینو خرد **کوچرا** مردمان آن چهارتش ایشان
به ویش آوردند منیدن آن کمتر منند و در ویشش کیتی
و مرکی تن و آمار روان و پیم و دتره **پاسخ** کرد
مینو خرد **کو** وای وای اینی آرد بود و آخر سندر را **دتره**
پرسید و انا از مینو خرد **کو** پیم و مید وخت ز بوستن
و دتره یا مرکی **پاسخ** کرد مینو خرد **کو** پیم و مید وخت
ز بوستن از مرکی و دتره **و هر کس** زندگی و رامت
و خوش کیتی آوردند و کش را مشن و خوش کیتی است
و شش پیم و مید وخت او را مرکی و دتره گفت ایستند
پرسید و انا از مینو خرد **کو** پادشاهان شش چه سود منند
و چه زیانکارتر **پاسخ** کرد مینو خرد **کو** پادشاهان را
پیش و هم پرس او را انا کان و دمان سودمند تر و ویش

نیم پس او اسیر کان و دشمن سخنان
زیانکار تر **چ** سید دانا از مینو خرد **ه** کو کیتی آرای و
مینو و شو و مرد فرجام **ه** و او سو سکر مرد فرجام **ه**
و اخویش کار مرد فرجام **ه** و خینور مرد فرجام **ه** و
اسکهن مرد فرجام **ه** و مید وخت منشن مرد فرجام
ه و تر منشن مرد فرجام **ه** **پ** پاسج کرد مینو و
کواد و کیتی آرای مینو و شو و مرد اندر مایه فرار سدوش
ایدوم تواده بید چون آتش و خشنه کش او اور رسد
او را فسو سکر مرد بتن و روان خرد نه بهود و هر باز که
ز فراد و آتش در وند را فراید و ش هر دج تن
ایدون مهان بند کش هیچ و هی او و تن نه هلند **ه**
و مان ریا و و تران ستایش کنند و ش پکیتی
تن و و شروب په مینو روان در وند بهود و ش
اندر و زخ پاده فراد کران کردن را به او و دج افسو
او سپارند **ه** او و دج هر پاده فراد افسوسی و ریا و ریش

کنند

کنند و اخوی شکار مرد جد چه از در و نذر و ...
اناسی و مرکی اور رسد و شش از آن در خوشی زاید *
او ز حینور مرد پهل به روان کرانتر کو اور در و نذر
به دوزخ زیرا چه خین به پیوند رود و هر گناه ویرا
و د شاید کو خین چه خین به پیوند بماند و هست که
اندا فر شکر د پیوند چه از او یژه دین روشن و
پیدا کو انیر راروم ایکان و ترکان چه او ایرانکان
بن از حین بود ایشان به او زدن ایرج زاد و اندا
فر شکر د پیوند اور اسکا هین مرد کرد انزانی
تم از مردمان گفت ایستد چه از آن دین پیدا که برادر
اور مرد اور اسکا هین مرد را جور دای را بر بنید و اور
اسکا هین مرد را اکش شش زیوش به دهمش اشوداد
نه دهمش و شش اسپیج و پد بر قمار نکند زیرا چه
آن خوشین مرد اسکا هین خورد از او ارونی و ادایست
به خورد و شش اسکا هین و ادایستان خورشنه راتن



روان دروند **یهود** و اورمید و خشتش

مرد به و مان ایدوم و دروند چون به و تران و به خیر میند

و کیتی چه به یرش و از بالیش و پرستش و زردان و دروند

و شش آن بهره را یزدان و از بالیش کند کم به یرند و

یافت چه خواهد هوش کم دهند و به دمان و مان همواره

و شش و شش روان دروند **یهود** و اورا ترش

مرد دوست اندک و شش دشمن و **س** و دشمن چه

اورکس و به یرش چه یزدان را کند تر منشن کم به یرند

و یافت خواهد کم دهند و و شش اندر دوزخ پاده فراه

روان کردن را و درج تر منشن **اسپارند** و درج چه

تر منشن کونه کون پاده فراه پیش کنند آساید و

پرسید دانا از مینو خرد و کو به بخشای خیر و خواسته کیتی

دست شاید کردن یا نه و **پاسح** کرد مینو خرد کو به بخشای

آن نیکی فی برهید ایستد و خویش کردن بماند و به

برهید ایستد بخشای را می رسد بخشای کش یزدان

فی او ابکیتی اور بر فی پسچہ و بہ تر از او آید
دانا از مینو خرد **و** کو به خرد و دانائی او ابرہ کو خشدین
شاید یانہ **و** پاسخ کرد مینو خرد **و** کو او اچہ تکی و زور
دو دانا ہی پس چہ او ابرہ کو خشدین نشاید چہ کہ
برہنشن بہ تیکی یا بہ چتری فرا زرسد دانا بہ کار و پاوان
بہود و دش دانا پکار آگاہ بہود **و** و در دل دلیر تر بہود
و دلیر تر و در دل بہود **و** و خشا اسکا ہن بہود و اسکا ہن
خشا بہود **و** ایدوم چون بہ آن تشن برہنید ایستند
و مان پیش اندر آید و اور ہر تشن بسپوزد **و** پرسید
دانا از مینو خرد **و** کو یافت خواستار و گرفتہ و برینہ دار
و از رانی را یزدان و فردمان دید چہ تشن بخشند یانہ **و**
پاسخ کرد مینو خرد **و** کو بخشند چہ ایدون چون کویند کو
بخت و بغو بخت **و** بخت آن بہود کہ از فردومی بخت
ایستند **و** بغو بخت آن در چہ بخشند **و** بیزدان آن
بخشش ایراکم کنند و مینو کم پدا کنند **و** چہ اہرمن درون



پیر هفت او اختر خواست و او رجه هر نیکی کیتی و این
وار از انبان ابرند و او روتران و انما از انبان او برتر
بخشند **و** پرسید و انما از مینو خرو **و** کوزر توانگران
که در ویشتر **و** از در ویشان که توانگر تر **و** پاسخ
کرد مینو خرو **و** که از توانگران او در ویشتر که به آن اش
هست نه خرسند ویش بودن تش را بیمار **و** **و**
از در ویشان او توانگر تر که به آن مایستند خرسند ویش
بودن تش را نپندیشد **و** پرسید و انما از مینو خرو **و**
کو کور چشم و دتر با کور دل و دش اکاه و دتر با و دجیم
پس کرد مینو خرو **و** کوا و کور چشم چشم کش شناس
تش هست و آموزش کند به درست چشم دارش
و او درست چشم کش دانش تش نیست و آنچه اش
آموزند نه بدید اکش آن از کور چشم و دتر **و** دش
خیم **و** کور چشم اکاه **و** چه دش خیم جدا از دلیستان از
کشش بستن توان **و** دش اکاه مرد اکش همو این

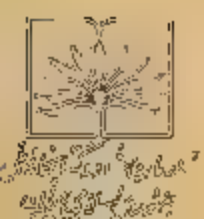
کام و شتم و ابر **ه** پرسید و اما از میند **ه** **ه**
مردم از کیومرد و آنچه از بوشنگ و پش او خدایان
و زبان اندازد و گشتا سبب انشا داد دوم
کردار بود و اندوختن آن از بزوان و شش و نداد
و فرست آن اندر بزوان السپاس بوده اند و هست
چه که اویر السپاس و مهران درج و کنه کار بوده اند
اکن ایشان جد جد چه نیکی را داده اند و شان بر سود
ازش چه رفت **ه** پاسخ کرد مینو خرد **ه** کو آن ایشان را
نیکی بایه و تر بر سر آگاه باش **ه** و بدان چه کار
کیهان همو این بره و زمان و و جز برین **ه** و در **ه**
هست زور و ان و پادشاه درنگ خدا چوں اندر
او کام او کام **ه** و هر گز اخیست چوں آن آواید
بدن او رسد چوں از چه هم پوند ایشان پیشگان
و در رسید که او دم آن نیکی از ایشان و دام بود
آواید بدن بی **ه** **ه** چه از کیومرد سود آن بود که فردم



اینها را زور و اوزار کردن تن خویش می دانستند
او آهین **ه** و دیگر سود آن بود که مردم و بهاء فروش
فرشکر و داران اشوان نران و ناریکان از تن او را
ه و دیگر آن سود که او از شست چه از تن او برهنید
و از هوشنگ شداد سود آن بود که سه بهره دیو ماندر
کیهان مرد چینی را که بر بی اوز **ه** و از طهور است
بهوست سود آن بود که شش کجسته کند و در دند کمال
پیاد داشت **ه** و هفت آیین نوی دیو را در و روند
به نکان داشت به او رسد آورد **ه** و از بهر شمشید
و نیکان سود آن بود که ششصد سال و شش ماه و
شش روز و روز امری به همو این دام و دهنش داد از
او رزق و به و نیازید و او در و از زمان و اختیار کرده
ه و دیگر آن سود که شش و رجم کرد که آن واران
ملکوسان بهود چون به دین پیدا گو مردم و او را دام
و دهنش بهور و خدا از فریبست به افسرد و پس آن

در حکم

و در جگر و در یک شایند و مردمان و کوهستان و
و در همش و در دار و در مردان و در پانصد و یکسان
او را چو آرایند و سید یک سود آن کو پمان کینان و
درش ده در و در آهرین هو پار و استاد از اشکم او را
آورد و از از دماک پور اسپ و از کجسته افراسیاک
تور سود آن بود که اگر دار و در مرد او پور اسپ و
افراسیاک فی مدی الکن کجسته کنا مینو آن خدای به او
خشم داد و او که به او خشم مذنی اندار استا خیر
تن پسین نشایست هیدارش بستن ایرا چشم
تن مندر غیبت و از فریدون سود آن بود چو آن
و بستن از دماک پور اسپ ایدوم کران کناه و دش
بنچه و سس مازندر دیوزد و از کشور خرت پروان کرد
و از منوش چهر سود آن بود کوسلم و توراش نیاک بود
چو خین ایرج به او زد و از پیاری کیهان او را چو درشت
و از پشخوار انداین دوزخ حور و سمار ایر فراسیا



کردار و انداز اسبهاک اواج گسترد و او خویش از آن
شهر آورد **و** و از کی تو او سود آن بود که اندر بزدان
سپاسدار بود و کش خدای خوب کرد و پیوند و بخت کیا
از او را اواج رفت **و** و از سام سود آن بود که کش
مار سر و دند و کرک کبوت که پنهانچه خوانند و دیو آوی
کنند رف و مور و رکک و دیو و یادانی بی اوزد و بخی
وس کار کرز رک و از جند تر کرد و وس پتیاره از کیهان
اواج داشت **و** و که فریست از ایشان پتیارگان
یک اواز مندی رستاخیز تن پسین کردن نشایست
و و از که خوش سود آن بود که چون کی سپا و خوش از
تن او بر بنیت **و** و بخی و وس کردگان از کش رفت
و و از سپا و خوش سود آن بود چون زایش کیخسرو
و کردن کنکد **و** و از کیخسرو سود آن بود چون اوزد
فراسبهاک و خندان اوزد و یزار پیر و رجعت **و** و یزار
کنکد و رست آراستار سوسیه کشی پرویز رستاخیزش



دېه تن پسین یار اوراوه توان کړون ~~خوښه کړه~~
سودان بودکش خدای خوب کړدواند بزوان سپار
بودو دین پدیر قمار کی کشتاسپ ازتن او برهن هست
واز کی کشتاسپ سودان بود چون پدیر فتن و لشتن
دین وه ماز دینان په بکان او از اینور کوشن
دادار هور مرد و او کی چنیدن و شکستن کالبد و لوا
و درو جان و رامشني و آسانی او و آتش و هروپ
یزوان مینوان کیتیان پناهید و دمان و از رانیا
په آن فرارون کام و آن خویش شیمش و شنایش
و دشمن دابر اور مرد او امشکافندان و پیشین
و زش اهرمن و ش و سودکان **پرسید** دانا از مینو
کوکه و اخون تر و که په پیر و تر و که په سخا و تر و که دشنام تر
و که انومید تر و که تیز تر **پاسح** کړد مینو خرد که هور مرد
خدار و اخون تر که تانه هزار سال اناسی په داما و خوش
از اهرمن و روند و بند پس چپنی په دایستان و اخنی



آگاهی از سیر و نیروی تر و نشن مردمان به تیر
 و روان اشوان شاد تر و روان در وندان شوش
 تمام تر و انومید تر و پرسید وانا از مینو خرد که به
 نگرش تر و پانا ترا واید داشتن و پاسخ کرد مینو خرد
 کورید یک اورنای وزن و ستور و آتش پانا تر و نگرش
 ترا واید داشتن و پرسید وانا از مینو خرد که کوزند
 کدام و در و به خرد که پسندش تر و پاسخ کرد مینو خرد
 کوزندی او بر و در که به پیم و مید و خست ز بود و به خرد
 او پسندش تر که به مینو فی کروید و کیتی آراید پرسید
 وانا از مینو خرد که کو آسروان و ارشستاران و و استریو
 جد جدید خلیشکار چه و پاسخ کرد مینو خرد که کو آسروان
 خلیشکار بر دین خوب داشتن و برش و از بایشن
 یزدان خوب به نگرش کردن و و جز و دایستان و آیین
 چون از او پژه و دین مازدینان پیدا راست داشتن
 و مردمان از کرب و گناه آگاهانیدن و راه و بهشت و

همچون پیر از دوزخ نمودن و وارفتن او را به خوبکار
و دشمن کردن و شهر و زمیند خویش او می پیم و آن
داشتن و و استر بویشان خویش کار روز و آواران
کردن توان سامانها و کیهان پدیدین و آواران
داشتن و رسید و انا از مینو خوردن و کوهنوشان
پیشه کاران خویش کار چه پاسخ کرد مینو خوردن و پیشه
کاران خویش کار این کو آن کارند دست هوش
فی برهند و آن دلند خوب به نگرش کنند و مرد و آواران
چه که آن ندانند به کردن فراز کنند هست که آن کار تواند
اگر بهود و که و سن چه آتی مرد که خار خویش نشود کند
اگر چش آن کنه او بن بهود و رسید و انا از مینو خورد
کو خدای کدام و دتره کو سالار کدام و دتره و دوست
کدام و دتره و خویشاوند کدام و دتره وزن کدام و دتره
و فرزند کدام و دتره و شهر کدام و دتره پاسخ کرد مینو
کو خدای آن و دتره که شهر او زیم و مردمان او مرست



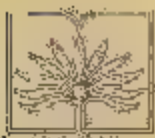
در پشتن شران و سالار آن و دترکه به خرد و اندر
کرد کاران اسپاس و اشاکردان نه یار و جاد نکوه و دوست
آن و دترکه پیش و ستاخ بودن نشاید و خویشاوند
آن و دترکه او به استوان نه یار و زن آن و دترکه او
به رامشن زیوستن نشاید و فرزند آن و دترکه نه نام
بردارد و شهر آن و دترکه به نیکی و اورهی او کامی اندر
زیوستن نشاید پرسید و اما از مینو خرد که دادار هور
تسج چه آن دهمشن داد کو آهرمن پیاده بهوش بودن
توان پاسخ کرد مینو خرد کو او خردمند و خرسند مرد
پیاده بودن کم شاید پرسید و اما از مینو خرد که چندان
مردم به توانگر و چندان به درویش آواید داشتن
پاسخ کرد مینو خرد که این اند مردم به توانگر آواید داشتن
یک آنکه پر خرد بند و دیگر کشش شد رست و او رستم باز یوده و
سدیکر به آن مدایستد خرسند چهارم او کشش برده فرایرد
یار و حجم که چشم بزوان و هیزوان و مان خسروب



هشتمش کشتن او را بن یک اویش و چون آمد زینان
هفتمش کشتن تو انکر از فراهرونی و آن اند مردم به درویش
دارش بن یک آن کشتن خرد نیست و دیگر کشتن تنی
درست و دیگر کشتن به بیم و امید و خست زیودن چهارم که
بخوشتن فی بادشاه و پنجمش بره فی یار و ششم که
بچشم بزدان و بهیروان و مان و شروب و هفتم که کوش
پرو فرزند پوند نیست و رسید و انا از مینو خرد کوکناه
که ام کرانتر پاسخ کرد مینو خرد که از کناه باز که مردمان کنند
کون مرز کرانتر و دیگر که و هیفت و و و نید و دیگر که
مردا شو او زنده چهارم که خیتودت و شود و پنجم که
ستر اینیدار شکند و ششم که آتش و برام او زنده
هفتم که پور او را او زنده و هشتم که از دیست پرستند
نهم که به هرش کروید و پرستیدن کامد و دهم که تشاش
به نکا به دار بر پرفت بخورد و نگرای بهود و یازدهم که
کنا به کار را او تمام او دروغ کند و دوازدهم که کار



کنند به انساب و اداد و خورده سیزدهم که زندیق
کنند چهاردهم که جادو و سی کنند پانزدهم که آسمو
نشانزددهم که دیوانه کنند هفدهم که دزد و ریا و زاهد
کنند هجدهم که مهران و رجبی کنند نوزدهم که خین و در
کنند بیستم که تشکسان او خویش کردن ستمی کنند
ویست و یکم که مرداشو پیشده و بیست و دوم که سپر
کنند و بیست و سیوم که ترمنش کنده و بیست و چهارم
که اوزن کسان شهوده و بیست و پنجم که انساب
کنند و بیست و ششم که دروغ و اناناشه گویند و بیست و
هفتم که به آن خرید و در دتش آخر کنند و بیست و
هشتم که رامش از آزارش و بان و بیست و نهم
که کلاه به رانیش و کرب به روز سپور دارد و سی و
که به آن نیکی اش به کس کرد او خوش بود و سی و یک
و اما از مینو خرد که مردمان چند راه و بان کرب او
و بیست و یک پاسخ کرد مینو خرد که فردوم کرب را و زو



دیگر راسته **۴** سه یکر سپاسد از **۴** چهارم خرگشته **۵** پنجم
نیکم کردن آواستن به ومان و دوست بودن هر کس **۶**
ششم به آن اویکمان بودن که آسمان وزین وهری
و مینوازدار اور فرد **۷** هفتم اویکمانی به این کو **۸**
هماناسی و پیارده از آبرمن در وند **۹** هشتم اویکمانی
به رستاخیزتن پسین **۱۰** نهم که روان دوشارم را خستود
کنده **۱۱** دهم که ستر را بینده **۱۲** یازدهم که وارین تخشائی کند
دوازدهم که به آن آویزه و ده دین مازدینان اویکمان
سیزدهم که به خراوزار هر کس به چشم بود **۱۴** چهاردهم
که به چشم ومان خوابد و خود چه به وهی و اندر ومان ویند
پنجم بود **۱۵** پانزدهم که دوشارم ومان خواهد **۱۶** شانزدهم
که خین وود دوشارمی از منشش دور دارد **۱۷** هفدهم که
ار شک آوارون نبرد **۱۸** هجدهم که ورون کامی نکند **۱۹** نوزدهم
که انامشته او اکس نکند **۲۰** بیستم که پیش و در دو خریدیش
نبرد **۲۱** ویکم که خشم او تن ندارد **۲۲** و بیست دوم که

نیک را کنا دکنده ویست سیوم که اسکا هنی را بوشیا
 کام نور زده ویست چهارم که پیزدان اولیکمان ویست
 پنجم که به هست و هشت و دوزخ و آمار به روان و خوار
 به و هشت و اناسی به دوزخ اولیکمان ویست و ششم که
 از سبزی چشم ارشکے خوشن پر بیزده ویست هفتم
 که خود نیکی کند او چه کسان افرا و نیک دهد ویست و ششم که
 دمان یار و وتران همیال بوده ویست و ششم که از فرو
 خود دوش خوشن پر بیزده ویست ام که دروغ و اناس
 نکوید ویست و یکم که از مهران دروچی خوشن سخت پر بیز
 ویست و دوم که سود و نیکی کیتی خواستن را از اناسی کسان
 پر بیز کند ویست و سوم که و یاران و از میشتان و کار ده کار
 اسپنجانی کند ویست پرسید و اناس از مینو خرد کو چرا که نیکی کیتی
 به از زانی بخشند و روان به میوان به کنش از زانی گرفتار
 کنند ویست پاسخ کرد میو خرد کو خاور و ریزد خدا را و دانا را
 هم نه دمان و هم نه دمان به نیکی بخشند بکسان فی همواره

ماہور نہ ستمی آہرین و دیوان و اپرشن آن ہفت اواخر

راویہ مینوان ایراروان پہ کنشن ازرائی گرفتار کنند کہ برس

در وند رہ کنشن خویش کرد ہودہ پرسید انا از مینو خروہ

کو نیر و کدام آوایشنے ترہ وہ خرد کہ بند ترہ وہ پیم کہ خستوار تر

و کوشنے کہ خوب ترہ و مہر کہ و ترہ و رامشن کہ پیشن کم

و پہ دل کہ آوایشنے ترہ وہ پردار کہ پسندشنے ترہ و کہ خستوار

نہ دارشن نہ و چہ آن اوایر کس سر دداشتن نہ و چہ آن اوایر

ہمچکس فی دارشن نہ و چہ ہم پر سیدارشن نہ کہ آن پہ کوا

نہدیرشن نہ و اندر کہ فرمانبردار گواید بودن نہ و چہ ویش

آواید منیدن و سہکس داشتن نہ و چہ آن پہج راہ انا زہم نہ

فی کنشن نہ کہ آن پہ پایہ خویش ہوند ہور مرد و امشافند

کفتہ ایستہ نہ کہ آن پہ پایہ خویش ہوند آہرین کفتہ ایستہ

پاسخ کرد مینو خروہ کو پہ نیر و او را آوایشنے تر کہ کشن شم کند

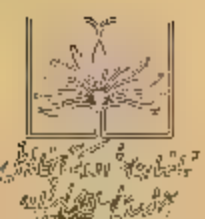
نخشم بی نشانسن نہ کناہ نکردن خویشتن رامنیدن توان

وہ خرد او ر بند تر کہ آن خویشن روان بوختن توان و



نجیم از خستوار ترکش چه فریو و دمان پیش نیست
 و کوشن او خوتر که راست ترکوید و و بهی به پرنشش مرد
 ویش و به مهر خین و در مردار و تر و درانشش او
 به رامنشش کم او را شکسته و به دل او آوازشش ترکه کیتی
 بلد و مینو کیر و کامه خویش اشهی او چه او پرید و
 به بردار او پسندش ترکه انامی و پتیاراش از آهر من دیوان
 و وتران او رسد خرنده او به کام او چه او پرید و به هیچ
 راه روان خویش نه آزارده و او به خستوار نه دارش
 که از یزدان هم و مردمان شرم ندارد و آن او اهر کس
 بسند داشتش آشتی و درو شرم و آن او اکس چه
 نه دارش خین و آناشته و آن سه هم پر سیدارشش
 بهمت و بهوخت و بهوشت بهمشش و کوشش و کنشش خویش
 و آن سه پکواه نپدیرش زن و ریدک و اپرنای او بند
 مرد و آن اندر تن فرمانبردار بودن و پرستش کردن آوا
 زن اندر شور و فرزندان در پد و مادر و سالار و دستور و

ایستاد و آتش و سترو پیوند و ارمیشت و اندر خدای و
سالاران و اوستادان فرمانبردار چه پوشش و نیردان
و لبش آلوده منبدن و سپاس داشتن و روان خویش
بهیج در انا زرم فی دارش و همیشه اندر یاد دارش
و داور که داور را مست کند و پادشاهانند به پای خویش
هوند بهور مزد و امثال سفندان گفته ایستد و آنکه داور
دروغ کند پای خویش هوند آهر من دیوان گفته ایستد
پرسید و انا از مینو خورد که چه سرد تر و چه گرم تر و چه
روشن تر و چه تاریک تر و چه پُر تر و چه تنگی تر و چه فرجام
اور بر تر و چه آن تش که از تش سیر نه بهود و چه آن کس
اپردن نتوان و چه آن تش به و ما خریدن نشاید
چه آن تش هر کس از تش خوشنود و چه آن تش چه از تش
بخشنود و چه آن یک کامه بهور مزد خدای از مردمان شهید
و چه آن یک کامه آهر من دروند از مردمان شهید
چه فرجام کینی و مینو پاسخ کرد مینو خورد کوزل اشوان گرم



و آن دل دروندان سر دتره اشویی روشنتره و برون
تار بیکتره امید و پناه یزدان پر تره و آن دیوان تنگی تره و
- کیتی آزار و مینو و شود مرد فرجام او بر تره و اناهی هست
که کس سیر ازش ندانده فر هنگ و خنر هست که کس ابرون
شوان نه بوشش و ویر هست که به و با خریدن نشاید نه
خرد هست که بر کس و خویشتن ازش آوی مست و خشنود
نه ستر در و دش آگاهی هست که بر کس و خویشتن چه از
مستمند و فی خشنود نه آن یک کامه بهور مزد خدا را ز مرد
شهمید این کو من بشناسید چه هر که من بشناسد از پس من
آید و خشنود من خشنده و آن یک کامه از مردمان شهمید
این کو من بشناسید چه که من در و ند بشناسد از پس من کنش
فی شهموز و بیمش چه سود و بایر از او مردمان رسد نه
و آن بات مینو و کیتی را پر سه کیتی به فرجام مرگی و امیدایی
و مینو به فرجام آن اشور و آن بازمان امرک و ایتیار
و پر خوره و پر رامش اندا بهر و همروشنه او ایزوان و

ایستاد سفیدان و فروش اشوانه و دروش و پاده فراه
در زندان به دوزخ اندام و همروشن و آن دروندان
روان جدا از پاده فراه بودن و جدا از ویش او ادیان
و درو جان ایدون شهید چون یکیتی مردم شد رست او
آن کرانتر و یارانه پرسید و انا از مینو خرد که مردم کدام
تکی ترانه و راد کدام همکین ترانه و امار کدام شکفت ترانه و
بند کدام خوشترانه و کار کدام پشیمانترانه و دهمش کدام افر
سود ترانه پاسخ کرد مینو خرد که مرد آن تکی ترکه او ادراج
خوش کوشیدن توان و پیام هست که آن پنج درج از
تن دور دارد چون هست از خشم و ورون و تنک
و آخر سندر فراه اندر بود و ریشه چند و رپول ممکن تر
که او اماره روان دروندان شکفت ترانه و بند فرزندان
خوشتر و آوایش ترانه و کار آن پشیمانتر که اسپانرا کند
نود دهمش آن اوسود تر او را اسپاسان و ان از انبا
دهند پرسید و انا از مینو خرد که مردم چند سرده اند و پاسخ

کرد مینو خردنه کو مردم سرده انده یک مردم یک نیم مردم
و یک نیم دیونه و مردم آن بهود که به دادار بهور مرد و
مروچینیدار آهرمن و بودن رستاخیز تن پسین و زاور چه
هرنگی و انابی به کیتی و مینو او یکمان کوبن ازیشان هر دو
از بهور مرد و هر دو و شش کردش به آن یک او بزه دین
و ه ماز دینان و به هیچ جد رسته نه کروید و نه نیو خشد
و نیم مردم آن بهود که شش کیتی و مینو به شش خویش
کند و خویش خرد بهار خود دوشها هست کار کرب
پکام بهور مرد و هست پکامه آهرمن ازش رود و
نیم دیوان بهود که شش چون نام مرد و مردم زاد و پیش
انابه هر کار و کنش او دیود و پاره مانا نه کیتی شناسد نه
مینو نه کرب شناسد نه گناه و نه و هشت شناسد نه دوزخ و
اما چه پروان نه اندیشد پرسید و انما از مینو خرد
کو بهور مرد و امشاسفندان و بهشت بهو بهورام بچه اویر
و او خویش شاید کردن و آهرمن دروند و دیوان ستود کردن

خداوند روزی دشمن کند و تار یک رستن چون شاید پاسخ
کرد مینو خرد کو بود خرد خدا را و امثال سفندان و و هشت
هو بود نام خویش کردن و آبر من دروند و دیوان سته
کردن از روزی تار یک دشمن کند رستن ایدون شاید که
مینو خرد پشیمانی کنند و مینو خرد زین و زده و کرد و همانا
به تن بد موزند و مینو راسته سفر همانا و مینو سپاسد از
وزر همانا و مینو بند منشنه کمان همانا و مینو را در تیر همانا
و مینو پمان نیزه همانا و مینو خشای احمد است و مینو برده
به پناه فراز کنند به این آیین او و هشت و ویش بردان
مدن و از آبر من دروند و روزی دشمن کند بوختن شاید
پر سید و انا از مینو خرد کو آسمان و زمین چون وینار و
کشد و آواز در کیهان ریش و وینارشن چون واور
او کوشیند و درستان دیو کو پادشاه تر و شهر که ام اپتیار
پاسخ کرد مینو خرد کو آسمان و زمین و آواز هر چه اندرون
آسمان ایدوم وینار و ایستد چون مور و ان خایه آسمان

از دوز زمین و از بر زمین خایه همانا به دستکار و نمودار
 بهر مرد و بیمار و البسته و زمین اندر آسمان آید و هم همانا
 چون زرده میان خایه بمیوان آید اندر کیهان بپیش
 از زده کشور آنکو که خورشید اول آید انبارش آوا و شود
 کشور آنکو که خورشید فرو شود انبارش آوا اندر زرده
 پیتی و از زرده پیتی که اوج اوزر و درکش شهود اوزر
 داشت و شستن به هر برز و دستان دیو به ایران و چ
 پادشاه تر و از دین پیدا کو به ایران و چ ده ماه دستان
 و دو ماه امین و آنچه دو ماه تا دستان سرد آو و سرد زمین
 هر سرد اوزر و دش آن پتیاره دستان و مار پیش و مار
 اندیشان اور پتیاره کم و پیدا کو بهر مرد ایران و چ از
 اورگان جایان و دستانگان و ده داد و دش و هر آنکو
 مردمان زنده سیصد سال و کاوان و کوسپندان و پنجاه
 سال و شان در دیوار کم و دروغ نه در بخت و شین
 و مور نکند و از دیو به تن ایشان پادشاه هر کم و به ده مرد



که آن که خوردند سیر شدند و به چهل مال از زنی و مردی فرزند ز
 زاده و شان داد و بهی و دین پور بود کیش و که میرند اشو
 بهند و شان رو کویت شاه و خدا رو باد شاه سروش
 که پرسید و انا از مینو خرد کو آهر من به چه ویش فر بود و
 او دوزخ نپید خوش آن رامش از چه ویش وین کو
 جادارد ویش او ادیوان رشن کو ویش ویش خوش خوش
 از چه **نی** پاسخ کرد مینو خرد کو آهر من مردمان فر بود و او
 بود و درج آسموی و کمان کرد و از ویش فر بود ویش
 رامش از انا شسته مردمان ویش **نی** ویش خوش خوش
 از پیمان خوش شسته و اسپد اسی مردمان **نی** بن سپر کان وین
 روزان و او **نی** ویش رشن و روشن او اخشکمان ویش
 پرسید و انا از مینو خرد کو آهر من به مردمان ستمی کدام
 به زبان ترمه دارد **نی** پاسخ کرد مینو خرد کو آهر من کو از مردمان
 زندی وزن و فرزند و همو این نیک کیتی بی اپردنی به دار
 کشش چه زبان به او ی کس کرد بی کش آن و لاج روان

به اپرد و تواند بکند کن به دارد گم زبانی و بندش بدش کرد
در پسید دانا از مینو خرد و کوه چه آن تش از بهر خواسته بهایم
و چه آور بهر تش با د شاه و چه انکس از تش و ریختن توان
پاسخ کرد مینو خرد و کوه د هست و ده از همو این خواسته
به کیهان و بخت هست اور بهر کس با د شاه و وی و تو
هست از تش و ریختن توان در پسید دانا از مینو خرد
که مردمان بهوش و ویر و تخم مانشین اندر تن چون پاسخ
کرد مینو خرد که بهوش و ویر و تخم مردمان گاه به مغر سر
او که مغر سر دست بهوش و ویر و تخم به او زایشن بهود
او که مردم به پر رسد مغر سر به او خابش الیتد و او
به مردم خابش بهوش و ویر را آن به خرد آید کردن که
ویند و کم داند و خرد به فرد و هم او مغر انکشت دست مرد
کنیز و تش پس شیم ویش تش گاه به دل روان مانشین اندر
همان آید و ن بهود چون پا کالپوت اندر موزه به پسید
دانا از مینو خرد که آن ستاره به آسمان بهد او شان مراید و



دکین آکشان کار و رایشن چه در روشن خورشید و باد
و ستارگان چون پانچ کرد مینو خرد کو از ستارگان به
آسمان فرزد و ستاره بیشتر مه و ده وار چند تر و خره مندر
کفته ایستد و همو این بهره مندر و بدیچی کیهان به راه شتر
و ستاره آوج هر به اوزایشن آوه و ستاره زمین چه هر
به اوزایشن زمین او ستاره اور و چه هر به اوزایشن
اور و و ستاره کو سپند چه هر به اوزایشن کو سپند
و آو و زمین و اور و و کو سپند چه هر به اوزایشن مردمان
داده ایستد و ستاره و منت به و در دما و در بار البرز
کمار دایستد کو دیوان و فریان و در جان از آن در و
و در و در و دند کوشان راه و در د خورشید و ماه و ستارگان
بر یکین و سکندن شوان و ستاره و مغفورک اوانه و
نود و نهصد و نه هزار و نه پور فروش اشوان به در و و
دو و زخ کمار دایستد به اواج داشتن آن نه و نود و
نهصد و نه هزار و نه پور دیوان و در جان و فریان جادوان

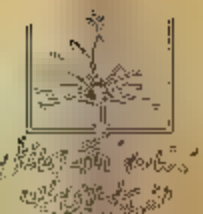
په هېستار سپهر و اختران هنده **ه** و شش روشن پېر او
دوزخ و شش ماده ورکار آن چون دوازده کد اختران
په دست دارد په درست آمدن شدن **ه** و ايشان چه
دوازده اختران همگونه په نېر و وياړ هفتوزنگ روند
و هراخر که په البرز اندر آيد په دست او هفتوزنگ دارد
و پناه از هفتوزنگ خواهد و او را و اختران ستارگان
پدايند فروش کيتيان گفته ايشد چه همواين دام
دادار او مزد کيتي داد که ز ايشنه و که چه از ايشنه هنده
ميرتنی را هم کوهر فروش خویش پدا **ه** و روشن خورشيد
باده ماده و روشن دار کيهان **ه** و پنجامينيدن برون
ز ايشان و رويشان **ه** و درست داشتن روز و ماده
سال و ماين و دستان و مار و پا ويز و او هر و ستين
مروالکار مردمان شايند يافتن و و بستن و دانستن
و و هينر خورشيد و ماه او رتربدا **ه** پرسيد دانا از مينو خرد
کو که ام تو انگر تر به فرخ و که ام به و شش برک دارش **ه**

پاسخ کرد مینو خرد **و** گو آنکه تو آنکر از فرار و نختشای کردن
ایستد به فرخ و آنکه از آوار و نی کرد ایستد به دش پرک
دارش **و** پرسید دانا از مینو خرد که چرا که اسکا هن و دش
آگاه و دود مرد هست که او بر زش و نیکی کز رک رسد
او رشایند و دانا و دود مرد هست که او کران اناسی و شکفتی
و نیازمند رسد **و** پاسخ کرد مینو خرد که او را اسکا هن و دش
آگاه و دود مرد کش بره یار بهود اکش آن اسکهنی و
نختشای همانا **و** آن دش آگاهی و دانا سی همانا و آن
و تر و و هی همانا بهود **و** دانا و شایند و دود مرد
کش بره همیال **و** اکش آن دانا سی او هلی و آن شایند
او دش آگاهی و رید و دانش و خرد شایند است
پیدا بهود **و** پرسید دانا از مینو خرد که برش یزدان و
سپاسدار بر نیکی از یزدان چون آواید کردن و پتی
بروان بوختار چون کنش **و** پاسخ کرد مینو خرد که برش
یزدان آن و ده به آن او یزه و ده دین ماز دیسان کنند



و شبن و هی و راسته و او یکمانی به یزدان و ک
و و می مدالیتد اندر یزدان سپاسدار بهود و ک
اهرن و دیوان شکفته و اناسی اور رسد به خیر یزدان
بهوده و سپاسدار اندر یزدان نخواهند و هر دزد بهد
انواج اوستهی اهرن دیوان دهن و نیکی و سود خوش
به زبان هن کس نخواهد و به دامان هور مرد او خشایند
بهود و به کاذ و کرب خشاینها و کوشش کند نام حشت
به پر هیز آو و آتش و اور و ویش خشد و به آن او یکمان
بهود کو یزدان و مردمان به نیکی اناناش چه و ترند بهند
و اهرن و دیوان به اناسی اناهچ نیکی ند بهند و بتی بودن
را ماده و رتش انکو کناه نکه خویش کا بهما و اگر ادانی
یا و ستار یادش آگاه هی را کناهی جهد اکن پیش دست
و دمان پت بهوده و پس از انکه نکه اکن آن کناه اش
کرده ایستد از تن او را بد و م اراج بهود چون و او آن
تک و نیز و سخت آید و دشت آید و ن فراز مال د کو بهر کیا و

نش



۲۸
پیش آنجا گفته است به برو **ه** پرسید دانا از مینو خرد **ه** کو

مهر روز سه بار پدیره خورشید و مهر چون اکنون روند استاد

نماز و ستایش کنش و همگونه پدیره ماه و آتش و رهرام

یا آتش آدره او بامداد و نیمروز و ایواره نماز و ستایش

کنش و سپاسدار بوش **ه** و اگر پرگست اندر یزدان و

مینوان و کیتیان و مردمان و کوسفندان و سکان و سک

مردم کال اور دام و دیشن هورمزد خدا را گناه می بسته است

پیش خورشید و مهر و ماه و آتش و رهرام یا آتش آوران

او آتش شبان و پیه پت بوش و گذارش گناه را چند و

شاید گریه و رزش **ه** پرسید دانا از مینو خرد کو چرا که دش

آگاه مردکش آفراده بوش برند فرینک و آفراده دانا گان

و دانا ایدوم به آرزیش وارد کو بوش آموختن دشوا

ه پاسخ کرد مینو خرد کو ایراجه دش آگاه مرد دش آگاه

خویش بمنش ایدوم و ده دارد چون دانا دانی خویش

پمنش **ه** پرسید دانا از مینو خرد کو چرا که و در کو هر مرد

و مان نه دوست و ان و زار مرد او زار مندان **نه** پاسخ
کرد مینو خرد کو ایراجه اوی انوزار مرد هرگاه از او زار مندان
چشم کم اگر آن به خرد و او زار اش غیبت ایروزندش از آن
بهره را پیش و مان و همیاران شرم کنین او رسد و او دگر
مرد ایر او مان نه دوست بهند چشم آن زمان به او پیش
و زش از دست و مان بهود **نه** پرسید و انا از مینو خرد
کو آن کو بهما و دریا و به کیهان چرا کرد ایستد **نه** پاسخ
کرد مینو خرد کو آن کو بهما پکیهان هست و ادا اختیار
و او اج داستار و هست جا و راین و نشیم و هم تمام آور
وارند و هست زو آبرین و دیوان و داستار و زو
وام دشش بهور مرد خدا **نه** و آن دریا و مار پکیهان بازار
کردار و زیونیدار و دام دشش خویش را و ادا و بهور
از کنار البرز کرد ایستد **نه** پرسید و انا از مینو خرد کو چرا
مینوان و کیتیان و دشش و کار آگاهی هر دو بند و لوپو
نه پاسخ کرد مینو خرد کو ایراجه از فردوم من که آس خرد و هم

لمذمینوان و کیتیان او اهور مزبور بود **موم** و دادار بهور
 مینو و کیتی دهمشان یزدان و اورهما دام دهمش به پرو
 و تکی و داناسی و کار آگاهی اسن خرد داد و دارد و رایند
ن و به فرزند سرافسبش و زرش آبرمنش و شودگان
 به خرد نیر و او بر تر شاید کردن **ن** و سوپوش او اکیخسرو
 ایشان که رستاخیزتن پس کنند نیر و یار خرد را او بر تر
 کردن شایند و دانش و کار آگاهی کیتی و فرهنگ و امور
 بهر پیش و همارا ایند ار او کامان به خرد بهور **ن** و روان
 اشوان به پوختن از دوزخ و بهشت کروشان نیر و پانا
 و خرد را او بر تر رسند و مردمان پکیتی و ذریوش و رایش
 و خسرو بی و هرنیکی به نیر و خرد شاید خواستن **ن** و نهم مردمان
 و ستوران و کاوان و کوسپندان و اورچه بهردام و دش
 هور مز و خدا را داشتن شایستن اندر اشکم که از گرویش و
 تش به نمیزند و پیدا کردن ایشان خورش اندر اشکم و بخش
 پزاشن اندامان مهر و روز و خرد را او بر تر شایند کردن



وینارش زمین و کیشش آواز زمین و روشن و خوشش
اور و ران و رنگ کونه و بوز و مزه و خوشش شش به خرد
و اویر ترخت و کرد ایستده و وینارش البرز پر امون کینان
و پیدایشنیدن هفت کشور زمین و آسمان از و رکوده البرز
و روشن خورشید و ماه و دوازده اختران و شش کاه کاه بنبا
و پنج کاه فروردیان و و هشت به همت کاه و بهخت کاه
و هورشت کاه و هما خوار کر و ثمان بهلیم و درک مینوان
و کیتیان به قول چند و به نیر و خرد کرد بخت ایستده و
اورا و کینه آواز زده شدن و به لاند و ار را بنیدن و
همانها شک شک و زمین و بخت و بدالستن دام او
او لانی و و هشت و دوزخ و خاور و ~~مرد~~ امشکفندان
و اور پزدان و اور دامن خویش و زردار و مرو چنیدار
آهمن و دیوان اور دامن هور مرد به نیر و خرد اویر ترشای
دانستن و دین و ده ماز و لیسان کوشن چاشش کینان
و شکستن دیوان کالبد کیتی و پید کردن از و بختن مردمان

پهلیم او را ز خرد را او برتر کرد ایستد **کوشش** و چه کار از
او و انیران و زرش و اهرمن دیوان به نیرو خرد شاید کرد
آوچه نهانی از یزیدین خورشید نگزشن کردن و او را و زرد
آوادانی و سود و آسانی و رانش مردمان و ستوران و
کاوان و کوسپندان به نیرو خرد شاید بردن **درد** و
ویار مردمان و ستوران و کاوان و کوسپندان و او را
جانوران بشناختن و دار و درمان و شدرسته و آسانی
بهوش بردن نیرو خرد را او برتر نمایند **و** هر مردم که از
خرد بهره و ریش اکش و هشت بهر او برتر و نند چه کشتا
و زرتشت و کیومردا و که از و هشت بهره او برتر و نداد
ویش بهوش بهر خرد را **و** جم و فریدون و کهوش و او را
ایشان خدایان که از یزدان و زرتشت و توانگر ویش و نداد
ونی بدن ایشان و و هشت و یکه آنکه اند ویش خدای
انسپاس بوده اند کم بهوش بهر خرد را **و** اهرمن چه و
دیوان و مرد ویش فریوند و او دوزخ نیند که از خرد و برتر



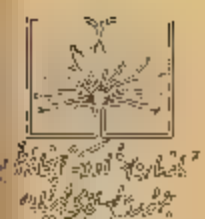
و پیچیم سبکتره و پیدا که او که پیچیم نیک و برش نیک کشی
سپاس از خرد و ارش **نه** چه پیدا که همه را اوز رشت
در اید که اگر ازین دین و ده مازدینان اولج ایست اکت
هزار سال خدای کیهان دهم چون او و دکان و بود و پاک
و اوز رشت پر خیر را خیم و برش فرار و ن راه آن و پاوان
کجه کنه و در و نذ فریفت و و یا و ان نبود و ش او همه را
گفت **نه** که شکم و و انوم و نزار کنم کالبه شما دیوان
در و جان و جاد و ان و فریان به هوم و برسم و دین راست
و پدر و اره و فردا و من چاشید **نه** آبر من کوشش آن سخن
نیو خشید و ستر و کتوه بود او و دوزخ و وارست و دیر زمان
ستر و ایستاده **نه** آن چه پیدا که او و فرد که پنج او کش
همو این دام و دهمش به پمان فراز کرد پس او و همو این
یزدان و امشا سفندان بهمن کرد و از ان خویش خرد
آزاد و گفت و انکار **نه** و این چه پیدا که هزار سال
و شکر داند از ستا خیز و تن پس همو این دام و دهمش



نمود دارد و را بیند و آنچه پیداکو او ریش آگاه وودخیم
که کس چه او بر ریش و توانگر و پادشاهی رسد پس
به آن نیک و پادشاهی برزیدن نه آواید و پرسید انا
از مینو خرد کو چرا که پادشاه دش آگاه پادشاهی را بیش
هست دش آگاهی و هلی او از او دانای و هنرمند و رود
و در ویش دانا آگاه در ویش را دانای و کار آگاهی
یش هست او از او هلی و او سود و رود و پاسخ کرد مینو
خرد کو فریوش و ستمی آرد یو را مردمان هرکش خواسته و
توانگر ویش به مردمی او سخن ویش گویند و کنش
کردار او بر ترانکار ندبی به چشم یزدان و امشاسفندان
در یوش آگاه دانا وده و کرامی تر کو پادشاه توانگر دش
آگاه و پرسید انا از مینو خرد و کوچ آهوار آسروان و چه
آهوار آریشتاران و چه آهوار و استر یوشان و چه آهوار
هوششان و پاسخ کرد مینو خرد کو آهوار آسروان آسموی
و آرد و فرموشیدار و آسود و خوردک نکرش و دش

کروشنه به دین **ه** و آهورا تیشتماران ستم و زدار **ه**
مهران دروجی و انا خوششنی مندر و و هی اورتنی و ترشنی
ه آهورا و استر پوشان دش اگاه هی چشم ارش و و
خواهر و خین و **ه** و آهورا هوششان دش کروشنه و
انسپاس و آوارون در بخش و تشدر و دش آوار
ه پسید و انا از مینو خرد کو مردم به و هی و و تر کد ام آشناتر
ه پسج کرد مینو خرد کو مردم کش و شست کارا و انا
و شن نام به خسرو بی و و هی برند مرد به و هی آن آشناتر
ه کش و شست کارا و انا و تران و شن به و و خسرو بی
و و تر برند مرد به و تر آن آشناتر **ه** چه گفت ایستد کو که **ه**
او و انا پوند و و هی او ایا و **ه** و که او و تران پوند
و تر او ایا و **ه** اید و م چون و ا د که او کند و پتکو بد و کند
او ایا و **ه** کو او و پتکو بد و پتکو بد و ایا و **ه**
پس نزد انستن کو که کارا و انا و و هی پدیر **ه** و که
کارا و انا و تران و تر پدیر و پس چه هر دو به انجا مشن

دانش **نه** پرسید و انا از مینو خرد کورد مردمان **که** و روزن
که و رد اسپان **که** **نه** و رد و ایندگان **که** و رد کاوان **که**
و رد و دان **که** **نه** و رد جور دایان **که** پاسخ کرد مینو خرد
کو خرد و انا ردین استوان و هو سپاس و راست کوشن
اور همیاران **رو** **نه** زن کوبان و درست کوه و خستوار
و خسروب و خویم و کد آور و زر که شرم و پیم تنگ خویش
پد و نیک و شور و سالار دوست و هو چهر اور زن خویش
همیاران **رو** **نه** و کا و خره مند و بزرگوش و رمومند اور
کاوان **رو** **نه** چهر و امور و ان **رو** **نه** اسپ الوس اسپان
رو **نه** خر کوشش ددان **رو** **نه** کندم جور دایان **رو** **نه** پرسید
و انا از مینو خرد کو کند و کوجا ایستد **نه** و رجم کرد کجا ایستد
نه تن منام کجا ایستد **نه** و مانشن سرش **کو** **نه** و خرسه پارس
کجا ایستد **نه** بوم رست آراستار که رست پیش ویرایند و
تن پسین پیش کنند کورست ایستد **نه** کو پت شاد که ام جا
ایستد **نه** خرمایه بی به چه کار کمار و ایستد **نه** سین مرو استشن



کوهنوش کشت کرد و را استارال کجید

کو دارد **نه** چرخش کجاشیند و شس کارچه **نه** پاسخ کرد میگوئد
اکوکنکد ز نه پشوشتر روان نزدیک اوستوش کماردایستد
په و بینه ایران و **بج** **نه** و در جگر دپه ایران و **بج** از بر زمین استد
و بر آیین تم همادام دهنش هور مزد خدا را از مردم و ستور و
کو سپند و دایندگان هر چه و ترو وزین ترا و آتور دایستد
و هر چهل سال از زنی و مرد را بجا بهند فرزند زایند و شس آن
زند سیصد سال و شان و در و پتیاره کم **نه** و تن سام په
دشت دشت و شناسپان نزدیک او کوه و ماوند ایستد و په
آن دشت بی جور دار و خورشنه تشکشند و در و نند و پیش
زیوند انداهن مرد و درخت و اور و نیست و شس زری
فره بیست در مننه **نه** و بزوان و امشاسفندان تن سام را
نه و نود و نه صد و نه هزار و نه پور فروش اشوان په پانای
کمار دایستد کش دیوان و در و جان نه و ناکند و مانستن
سروش فره بیست په ار زه و پس بچه شود و هما کیهان **نه**
نخر نه پار میان زده و کش ایستد همو این آو و نسا

دال نشان



و در شتان و اولر بهر و زمین و اورد که او خرسه پارسه هموار
 به ویشن پاک و یوز داشته کند و هوم رست و پراستار
 پزده و در دش اندران ز فرتم چارسته ایستد و شنه و
 نو و نه صد و نه هزار و نه پوز فروش اشوان به پانای کمار دایست
 و ش خرمایه پرامون همور دوش نوک و اوز خرفستار ش
 اواج همیدارد و کویت شاه به ایران و ج اندر کشور خرت ایست
 و از بار اندانیم تن کاو و از نیم تن اندا از مردم و هموار به
 دریا بار شیند و بر شن یزدان همیکند و زور اوزده هم یزد
 آن زور بر شنه امر خرفستار اند زده بمیرند چه اگر کویت
 او آن یش کر نکند و آن زور زده نه ریزد و آن امر خرفستار
 به نه او سیمند اکس هم که واران و ارد خرفستار ایدون و ارد
 چون واران **ف** سین مرو اسشش به ون جد پیش مرو
 تخم و هم که او را خیزد هزار تاک از ان درخت به رود **ف** و که
 نشیند هزار تاک بشکند و ش تم از ش خوشاند **ف** و چرش
 مرو به این نزد یک نشیند و ش کار این کو آن تم از درخت مرو

[illegible]

नीमार्गमिवैवमनी



۰۰ لک از آن است ۱۳۰۰۰۰

لک سی و شش ۰۰ ۳۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه

سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه

سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه

در این سال ۱۰۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه

خدا می روز افزون بزرگی و روشنی در افزایش باد

و آبان اردو و یسور با نو بیاری بر ساد ۰۰ ۴۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه

کشد ۰۰ ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه

سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه

سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه و ۱۰۰ سکه

یعنی شود پاک و بی خون آید برادر او ۳۵ عدد دیار دوله

۳۶ عدد ۳۷ عدد ۳۸ عدد ۳۹ عدد ۴۰ عدد ۴۱ عدد ۴۲ عدد ۴۳ عدد ۴۴ عدد ۴۵ عدد

۴۶ عدد ۴۷ عدد ۴۸ عدد ۴۹ عدد ۵۰ عدد ۵۱ عدد ۵۲ عدد ۵۳ عدد ۵۴ عدد ۵۵ عدد

بوقت زادن زهدان ایشان را با بی بدیهی یعنی دیگر بار که

البتن شود برادر او و لیور ۳۵ عدد دیار دوله ۳۶ عدد

۳۷ عدد ۳۸ عدد ۳۹ عدد ۴۰ عدد ۴۱ عدد ۴۲ عدد ۴۳ عدد ۴۴ عدد ۴۵ عدد ۴۶ عدد

۴۷ عدد ۴۸ عدد ۴۹ عدد ۵۰ عدد ۵۱ عدد ۵۲ عدد ۵۳ عدد ۵۴ عدد ۵۵ عدد ۵۶ عدد

نیک و خوب فرزند بیاید برادر او ۳۵ عدد دیار دوله ۳۶ عدد

۳۷ عدد ۳۸ عدد ۳۹ عدد ۴۰ عدد ۴۱ عدد ۴۲ عدد ۴۳ عدد ۴۴ عدد ۴۵ عدد ۴۶ عدد

۴۷ عدد ۴۸ عدد ۴۹ عدد ۵۰ عدد ۵۱ عدد ۵۲ عدد ۵۳ عدد ۵۴ عدد ۵۵ عدد ۵۶ عدد

که آن تمام زمان را چند آنکه باید و نیک یعنی شیر خوشتر باشد

۳۵ عدد ۳۶ عدد ۳۷ عدد ۳۸ عدد ۳۹ عدد ۴۰ عدد ۴۱ عدد ۴۲ عدد ۴۳ عدد ۴۴ عدد

مستراکن ایزد و لیور که دور رود و بلیت نام یعنی نام او

انہ زبان دستوران ص ۶۴ ۳۵۰ کی سند ۳۵۰ کی سند

دوم ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ اور ان بزرگوارم بہ آن نیک

نیستد بر خشن در دهر داند. در رسد بی سطر و.

فصل فی شرح حدیث اول در بیان سبب نزول این آیه

این بادخواشش مرا بند و این باد نیک بزمش سلیم

در روز دوشنبه یازدهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۸۶

6 مبطون اسل سبط - سلوم ددر 6 . ددر لهره

سازمان امور خارجه - وزارت امور خارجه - وزارت امور خارجه

بہار اردو لیسور خالص اشوتھی ہم اردو لیسور خالص

[illegible]

سکریه: در و اج: بهور مزد خدای تبار

ایمان الہود و یزید و یسین تا سر آفرینامہ سلطنت

فوائد و نزهات و ...



سبع در صد. سکه طلا. سکه نقره. سکه مس.

سکه مس. سکه نقره. سکه طلا. سکه مس.

سکه مس. سکه نقره. سکه طلا. سکه مس.

در دستان سکه. سکه مس. سکه نقره. سکه طلا.

نرخش و بیانش و اوج و زور کنیم آب و در دستان
که اردو سوره آب خالص است و تمام آب و در دستان
کرده و تمام آب که در دستان است و در آفرین کنیم

سکه مس. سکه نقره. سکه طلا. سکه مس.

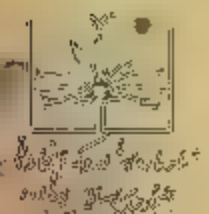
سکه مس. سکه نقره. سکه طلا. سکه مس.



کاتب الحروف من سنده. دین مازدین. کترین. هیرید. کاس

بن دستور شهر آب از نسل دستوران دستور مایه. رانان نوشته

هر که خواند دعا آفرین انوشه روانی برین کاتب رسانا ایدون



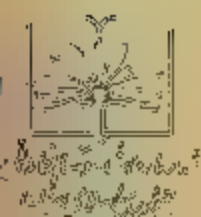


مالک این کتاب به مناسبت
پیرید بن بزرگوار بن مرحوم و
صاحب کاتوس بن و سنو به کاتب
و عوی به کاتب باطل و مظلوم



51







۴۴۶.،، ظاهر داننده و آراينده دين که فردوم برابر

نزدانست اي زرتشت که يعنی نزدان پيش او ظاهر

مي آمده باشند. ۴۴۷. ۴۴۸. ۴۴۹. ۴۵۰. ۴۵۱. ۴۵۲.

۴۵۳. ۴۵۴. ۴۵۵. ۴۵۶. ۴۵۷. ۴۵۸. ۴۵۹. ۴۶۰.

۴۶۱. ۴۶۲. ۴۶۳. ۴۶۴. ۴۶۵. ۴۶۶. ۴۶۷. ۴۶۸.

در همه کيتي استمزد نيکترينماي يعنی همه حقيقت مرا ظاهر کن.

۴۶۹. ۴۷۰. ۴۷۱. ۴۷۲. ۴۷۳. ۴۷۴. ۴۷۵. ۴۷۶.

۴۷۷. ۴۷۸. ۴۷۹. ۴۸۰. ۴۸۱. ۴۸۲. ۴۸۳. ۴۸۴.

کردار نيک خویش خود را امر کرده باشند. ۴۸۵. ۴۸۶.

۴۸۷. ۴۸۸. ۴۸۹. ۴۹۰. ۴۹۱. ۴۹۲. ۴۹۳. ۴۹۴.

۴۹۵. ۴۹۶. ۴۹۷. ۴۹۸. ۴۹۹. ۵۰۰. ۵۰۱. ۵۰۲.

مرا پيغمبر اين گفت هوم اين مرکز زدار يعنی مرکز دارا نيکه

موت مردمان را هوم ايند دورمي دارد. ۵۰۳. ۵۰۴. ۵۰۵.

۵۰۶. ۵۰۷. ۵۰۸. ۵۰۹. ۵۱۰. ۵۱۱. ۵۱۲. ۵۱۳.

۵۱۴. ۵۱۵. ۵۱۶. ۵۱۷. ۵۱۸. ۵۱۹. ۵۲۰. ۵۲۱.

[illegible]

[illegible]

و پدر پسر را پرستد و خدمت کند از هر آنکه پسر خیان
قابل و لایق باشد که از نهایت خوشی پدر خدمت پسر کند
که مبادا پسر را بکاری تصدیع بود، و ۳۴ دود

مہندس و سدر راجہ . ۲۵ ددیرو کلام . ۳۰ و ۳۱

۲۰۰ وای رسول و بسم و ای دل (چند) : همیشه

جمنشیدشاه بهور میسر و یونکرمان بود ،

وسود ویر. و کلام بخیر. ان شاء الله. مع نسکات

کتابخانه دار محمد بن محمد دولاوی

احمد بن محمد بن سید علی در سنه ۱۰۸۵ کرام ترا ای هوم

دیگر مردم هر دامن کیتی بندگی کنند شب و روز.

[illegible]

سورۃ یوسف. سورۃ مدثر ص ۶۴ :-

انگس اعوض بند کی اوچہ کر دوچہ داد و اور اچہ نعمت

و نیز کی رسید، سلسله : هم . دور . اول و دوم

مر. سلطان مر. مر سلطان. مر سلطان.

مد ۶۴۱. وابد ۶۴۲. که استودا ۶۴۳. و ۶۴۴.
 نخستین تو اهنور بکوا ای زرتشت، وابد ۶۴۵. و ۶۴۶.
 ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰. ۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵.
 و ۶۵۶. ۶۵۷. ۶۵۸. ۶۵۹. ۶۶۰. ۶۶۱. ۶۶۲. ۶۶۳. ۶۶۴.
 دیگر یا آواز سخت و بلند فرا سر اید یعنی بگوید، ۶۶۵. ۶۶۶. ۶۶۷.
 ۶۶۸. ۶۶۹. ۶۷۰. ۶۷۱. ۶۷۲. ۶۷۳. ۶۷۴. ۶۷۵. ۶۷۶.
 ۶۷۷. ۶۷۸. ۶۷۹. ۶۸۰. ۶۸۱. ۶۸۲. ۶۸۳. ۶۸۴. ۶۸۵.
 در زمین پوشیده کرده، ۶۸۶. ۶۸۷. ۶۸۸. ۶۸۹. ۶۹۰.
 ۶۹۱. ۶۹۲. ۶۹۳. ۶۹۴. ۶۹۵. ۶۹۶. ۶۹۷. ۶۹۸. ۶۹۹.
 ۷۰۰. ۷۰۱. ۷۰۲. ۷۰۳. ۷۰۴. ۷۰۵. ۷۰۶. ۷۰۷. ۷۰۸.
 برین زمین یعنی پیش از زرتشت پیغمبر اهنور و هر دیوان بصورت
 مردمان درین کیتی می آمدند مردمان از زمان افریسیب اوند و بعد
 از پیغمبر اهنور دیوان ظاهر نشوانست آمد به برکت این پاک طام
 اهنور، ۷۰۹. ۷۱۰. ۷۱۱. ۷۱۲. ۷۱۳. ۷۱۴. ۷۱۵. ۷۱۶. ۷۱۷.
 ۷۱۸. ۷۱۹. ۷۲۰. ۷۲۱. ۷۲۲. ۷۲۳. ۷۲۴. ۷۲۵. ۷۲۶.

۳۳. واکه سی و سوم. و ۳۴. واکه سی و سوم
۳۵. واکه نیک که در منزل و تیز روتر، و ۳۶. واکه سی و سوم
۳۷. واکه سی و سوم. و ۳۸. واکه سی و سوم
۳۹. واکه سی و سوم. و ۴۰. واکه سی و سوم
۴۱. واکه سی و سوم. و ۴۲. واکه سی و سوم
۴۳. واکه سی و سوم. و ۴۴. واکه سی و سوم
۴۵. واکه سی و سوم. و ۴۶. واکه سی و سوم
۴۷. واکه سی و سوم. و ۴۸. واکه سی و سوم
۴۹. واکه سی و سوم. و ۵۰. واکه سی و سوم
۵۱. واکه سی و سوم. و ۵۲. واکه سی و سوم
۵۳. واکه سی و سوم. و ۵۴. واکه سی و سوم
۵۵. واکه سی و سوم. و ۵۶. واکه سی و سوم
۵۷. واکه سی و سوم. و ۵۸. واکه سی و سوم
۵۹. واکه سی و سوم. و ۶۰. واکه سی و سوم
۶۱. واکه سی و سوم. و ۶۲. واکه سی و سوم
۶۳. واکه سی و سوم. و ۶۴. واکه سی و سوم
۶۵. واکه سی و سوم. و ۶۶. واکه سی و سوم
۶۷. واکه سی و سوم. و ۶۸. واکه سی و سوم
۶۹. واکه سی و سوم. و ۷۰. واکه سی و سوم
۷۱. واکه سی و سوم. و ۷۲. واکه سی و سوم
۷۳. واکه سی و سوم. و ۷۴. واکه سی و سوم
۷۵. واکه سی و سوم. و ۷۶. واکه سی و سوم
۷۷. واکه سی و سوم. و ۷۸. واکه سی و سوم
۷۹. واکه سی و سوم. و ۸۰. واکه سی و سوم
۸۱. واکه سی و سوم. و ۸۲. واکه سی و سوم
۸۳. واکه سی و سوم. و ۸۴. واکه سی و سوم
۸۵. واکه سی و سوم. و ۸۶. واکه سی و سوم
۸۷. واکه سی و سوم. و ۸۸. واکه سی و سوم
۸۹. واکه سی و سوم. و ۹۰. واکه سی و سوم
۹۱. واکه سی و سوم. و ۹۲. واکه سی و سوم
۹۳. واکه سی و سوم. و ۹۴. واکه سی و سوم
۹۵. واکه سی و سوم. و ۹۶. واکه سی و سوم
۹۷. واکه سی و سوم. و ۹۸. واکه سی و سوم
۹۹. واکه سی و سوم. و ۱۰۰. واکه سی و سوم

و گریان یعنی ناشنوندگان که راز دین پاک چشم نه بینند و از دل نه
شنوند، ۶۶ عدد در این سال ۶۶۰۰ عدد. ۱۰۰ کیست و در سال ۶۶۰۰
نامهربان قوم صاحب دین با، ۶۶۰۰ عدد و در سال ۶۶۰۰
۱۰۰ کیست و در سال ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰
و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰
که در مردمان کیتی ایران بترتیب و در زندگان چهار پانزده
و گرت، ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰
۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰
بزرگ لشکر میکانه فوج که برای خون و قتل ناحق می آیند و بر شهر
بی او فتنه راه ده ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰
۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰
۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰
۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰
۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۰۰
بزرگتر جایگاه اشوان که روشن و تمام خزه هست یعنی بهشت

۶۴۶. ول کله ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰. ۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵.

۶۵۶. ۶۵۷. ۶۵۸. ۶۵۹. ۶۶۰. ۶۶۱. ۶۶۲. ۶۶۳. ۶۶۴. ۶۶۵.

۶۶۶. ۶۶۷. ۶۶۸. ۶۶۹. ۶۷۰. ۶۷۱. ۶۷۲. ۶۷۳. ۶۷۴. ۶۷۵.

دو ديکراي نيکي و نعمت از تو منخواهم اي هوم ايز دمرک دورکتند

نکديدار د خوبصورت بدين تن ۶۴۶. ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰. ۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵.

۶۵۶. ۶۵۷. ۶۵۸. ۶۵۹. ۶۶۰. ۶۶۱. ۶۶۲. ۶۶۳. ۶۶۴. ۶۶۵.

۶۶۶. ۶۶۷. ۶۶۸. ۶۶۹. ۶۷۰. ۶۷۱. ۶۷۲. ۶۷۳. ۶۷۴. ۶۷۵.

دو ديکراي نيکي و نعمت از تو منخواهم اي هوم ايز دمرک دورکتند

نکديدار د خوبصورت بدين تن ۶۴۶. ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰. ۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵.

۶۵۶. ۶۵۷. ۶۵۸. ۶۵۹. ۶۶۰. ۶۶۱. ۶۶۲. ۶۶۳. ۶۶۴. ۶۶۵.

۶۶۶. ۶۶۷. ۶۶۸. ۶۶۹. ۶۷۰. ۶۷۱. ۶۷۲. ۶۷۳. ۶۷۴. ۶۷۵.

دو ديکراي نيکي و نعمت از تو منخواهم اي هوم ايز دمرک دورکتند

نکديدار د خوبصورت بدين تن ۶۴۶. ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰. ۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵.

۶۵۶. ۶۵۷. ۶۵۸. ۶۵۹. ۶۶۰. ۶۶۱. ۶۶۲. ۶۶۳. ۶۶۴. ۶۶۵.

دو ديکراي نيکي و نعمت از تو منخواهم اي هوم ايز دمرک دورکتند

نکديدار د خوبصورت بدين تن ۶۴۶. ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰. ۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵.

و نعمت ظا هر شود مراد رین کیتی و ستم را دور کنیم و درج را نیست کنیم

۶۴۰. ۶۴۱. ۶۴۲. ۶۴۳. ۶۴۴. ۶۴۵. ۶۴۶. ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰

۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵. ۶۵۶. ۶۵۷. ۶۵۸. ۶۵۹. ۶۶۰

۶۶۱. ۶۶۲. ۶۶۳. ۶۶۴. ۶۶۵. ۶۶۶. ۶۶۷. ۶۶۸. ۶۶۹. ۶۷۰

۶۷۱. ۶۷۲. ۶۷۳. ۶۷۴. ۶۷۵. ۶۷۶. ۶۷۷. ۶۷۸. ۶۷۹. ۶۸۰

۶۸۱. ۶۸۲. ۶۸۳. ۶۸۴. ۶۸۵. ۶۸۶. ۶۸۷. ۶۸۸. ۶۸۹. ۶۹۰

۶۹۱. ۶۹۲. ۶۹۳. ۶۹۴. ۶۹۵. ۶۹۶. ۶۹۷. ۶۹۸. ۶۹۹. ۷۰۰

۷۰۱. ۷۰۲. ۷۰۳. ۷۰۴. ۷۰۵. ۷۰۶. ۷۰۷. ۷۰۸. ۷۰۹. ۷۱۰

۷۱۱. ۷۱۲. ۷۱۳. ۷۱۴. ۷۱۵. ۷۱۶. ۷۱۷. ۷۱۸. ۷۱۹. ۷۲۰

۷۲۱. ۷۲۲. ۷۲۳. ۷۲۴. ۷۲۵. ۷۲۶. ۷۲۷. ۷۲۸. ۷۲۹. ۷۳۰

۷۳۱. ۷۳۲. ۷۳۳. ۷۳۴. ۷۳۵. ۷۳۶. ۷۳۷. ۷۳۸. ۷۳۹. ۷۴۰

۷۴۱. ۷۴۲. ۷۴۳. ۷۴۴. ۷۴۵. ۷۴۶. ۷۴۷. ۷۴۸. ۷۴۹. ۷۵۰

۷۵۱. ۷۵۲. ۷۵۳. ۷۵۴. ۷۵۵. ۷۵۶. ۷۵۷. ۷۵۸. ۷۵۹. ۷۶۰

۷۶۱. ۷۶۲. ۷۶۳. ۷۶۴. ۷۶۵. ۷۶۶. ۷۶۷. ۷۶۸. ۷۶۹. ۷۷۰

۷۷۱. ۷۷۲. ۷۷۳. ۷۷۴. ۷۷۵. ۷۷۶. ۷۷۷. ۷۷۸. ۷۷۹. ۷۸۰

۷۸۱. ۷۸۲. ۷۸۳. ۷۸۴. ۷۸۵. ۷۸۶. ۷۸۷. ۷۸۸. ۷۸۹. ۷۹۰

۷۹۱. ۷۹۲. ۷۹۳. ۷۹۴. ۷۹۵. ۷۹۶. ۷۹۷. ۷۹۸. ۷۹۹. ۸۰۰

۸۰۱. ۸۰۲. ۸۰۳. ۸۰۴. ۸۰۵. ۸۰۶. ۸۰۷. ۸۰۸. ۸۰۹. ۸۱۰

۸۱۱. ۸۱۲. ۸۱۳. ۸۱۴. ۸۱۵. ۸۱۶. ۸۱۷. ۸۱۸. ۸۱۹. ۸۲۰

۸۲۱. ۸۲۲. ۸۲۳. ۸۲۴. ۸۲۵. ۸۲۶. ۸۲۷. ۸۲۸. ۸۲۹. ۸۳۰

۸۳۱. ۸۳۲. ۸۳۳. ۸۳۴. ۸۳۵. ۸۳۶. ۸۳۷. ۸۳۸. ۸۳۹. ۸۴۰

۸۴۱. ۸۴۲. ۸۴۳. ۸۴۴. ۸۴۵. ۸۴۶. ۸۴۷. ۸۴۸. ۸۴۹. ۸۵۰

۸۵۱. ۸۵۲. ۸۵۳. ۸۵۴. ۸۵۵. ۸۵۶. ۸۵۷. ۸۵۸. ۸۵۹. ۸۶۰

۸۶۱. ۸۶۲. ۸۶۳. ۸۶۴. ۸۶۵. ۸۶۶. ۸۶۷. ۸۶۸. ۸۶۹. ۸۷۰

۸۷۱. ۸۷۲. ۸۷۳. ۸۷۴. ۸۷۵. ۸۷۶. ۸۷۷. ۸۷۸. ۸۷۹. ۸۸۰

۸۸۱. ۸۸۲. ۸۸۳. ۸۸۴. ۸۸۵. ۸۸۶. ۸۸۷. ۸۸۸. ۸۸۹. ۸۹۰

۸۹۱. ۸۹۲. ۸۹۳. ۸۹۴. ۸۹۵. ۸۹۶. ۸۹۷. ۸۹۸. ۸۹۹. ۹۰۰

۹۰۱. ۹۰۲. ۹۰۳. ۹۰۴. ۹۰۵. ۹۰۶. ۹۰۷. ۹۰۸. ۹۰۹. ۹۱۰

۹۱۱. ۹۱۲. ۹۱۳. ۹۱۴. ۹۱۵. ۹۱۶. ۹۱۷. ۹۱۸. ۹۱۹. ۹۲۰

۹۲۱. ۹۲۲. ۹۲۳. ۹۲۴. ۹۲۵. ۹۲۶. ۹۲۷. ۹۲۸. ۹۲۹. ۹۳۰

۹۳۱. ۹۳۲. ۹۳۳. ۹۳۴. ۹۳۵. ۹۳۶. ۹۳۷. ۹۳۸. ۹۳۹. ۹۴۰

۹۴۱. ۹۴۲. ۹۴۳. ۹۴۴. ۹۴۵. ۹۴۶. ۹۴۷. ۹۴۸. ۹۴۹. ۹۵۰

۹۵۱. ۹۵۲. ۹۵۳. ۹۵۴. ۹۵۵. ۹۵۶. ۹۵۷. ۹۵۸. ۹۵۹. ۹۶۰

۹۶۱. ۹۶۲. ۹۶۳. ۹۶۴. ۹۶۵. ۹۶۶. ۹۶۷. ۹۶۸. ۹۶۹. ۹۷۰

۹۷۱. ۹۷۲. ۹۷۳. ۹۷۴. ۹۷۵. ۹۷۶. ۹۷۷. ۹۷۸. ۹۷۹. ۹۸۰

۹۸۱. ۹۸۲. ۹۸۳. ۹۸۴. ۹۸۵. ۹۸۶. ۹۸۷. ۹۸۸. ۹۸۹. ۹۹۰

۹۹۱. ۹۹۲. ۹۹۳. ۹۹۴. ۹۹۵. ۹۹۶. ۹۹۷. ۹۹۸. ۹۹۹. ۱۰۰۰

هر ملائی که نماز را با نیت از آن پیش چاره و علاج او به نیت کند

نمودند. از سطر در درید. از هر یک در سطر مینوشتند: ایشان

مر از پیش به پسند یعنی آن بلاء پیش از دیدن مآزار نه دیده باشد

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

و در پیش از همه بلاهای آئنده به عینم علاج و چاره اوی

آن حکمت مرا بیاموز، من نصیب شوم. سوره رعد

ویرای. در دستارم. سرورم بسم بی و بیع ام

۴۲ | بند ۶ کی سند و نسخہ سے معذور ہو گا۔

کے وہ ہوسو ہوں :- ہوم اینڈ آنا کہ خداوند سلاح کہ یعنی

پهلوانان و سرداران شدند و صاحب زور که بختند ایشانرا

قوت و اوج می بخشد، و مع سطوح. بسکری سراسر

۱۵۰ : اربعه - ویدیه - پندورام - س - ویدیه - م

کتابخانه عمومی - مسجد جامع - کابل

۴۷-۶: و نیز هوم ایند زنی را که نازاد و عقیر یعنی بی فرزند

باشد و خدمت بتذکی هم ایند کند ادر انور منند و اشو فرزند دهر

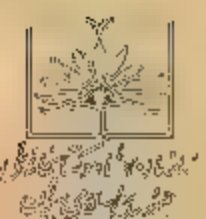
[illegible]

۱۴۳۹۰۳۴۸۳۹۰

داد سلسلہ سے وہ: نعمت مندی کہ تمام خرہ و مایہ مال کہ
 از ان بسیار بود بود یعنی آن بمن دہ، و سلسلہ و سلسلہ
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰
 و سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰: خدا کن از ما شیم جو رطالمان و خدا کن
 از دل و جان من جای درد و مکان بیماری یعنی از من دور دار و خدا کن
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰: کہ بہر نوع ازین خاندان ازین محلہ و ازین دیہہ و
 و ازین شہر کینیہ کشی و کتہ کار را، و سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰: بہستان ہر دو جان او یعنی ہر دو پای ہر زورہ
 جان او را کشیدہ بہستان، و سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰
 نیز کتر او را ہوش و دل بگردان یعنی دل او گمراہ کن، و سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰
 دل و نیت، و سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰

[illegible]

فاسوسه بدده: بعد از آن آتشموی نا اشو جهان خراب کننده
 که این دین را بدل و نیست درست و تحقیق بدانند و نبرای آن است
 درست بگوید و کار نکند و در دل این اندیشد و بگوید که این کار کنم و یا کنم
 و ثوابی و مرا خواهد رسید یا نه تن آن آتشموی را نابود کند آن هنر نما
 و علاج او که ام ای هوم ایند زرزنگ: ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰
 و در آن بدده: و بعد از آن محب زون و جادو و پمار کنندگان
 به نفع خراب جهان کنند: ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰
 نکمبانی و حمایت کنند کاران و کمر اه کنندگان: ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰
 فاسوسه: ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰
 یاد ابرامی برد: ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰
 و علاج او که ام ای هوم ایند زرزنگ: ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰



اشکارا

ای موم بده مرا پروزی که تو هستی از پر و زر هلاک کننده دشمنان

له اسمع واپرو صدر داد و بدل ۶۴ ووم سمد ۶۴

بیزر کتر روشن تر قبول کنم دوستی ستایش کردن یعنی تراستایم و

دوست باشم داد و بدل ۶۴ ووم سمد سمد ۶۴

واسو و سو و سو ۶۴ و سو ۶۴ سمد سمد ۶۴ و سو ۶۴

۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴

۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴

که کار وین و کرفه بزرگ تر است مراد از آنجی که او را مرد گفت که کار دین و

کرفه جاری کنند و را بسیار نیکی و خوبی دادم و دهم این دین که جاری

میشود از بهمت کرفه کاران و دین دار است هر که معنی زند و ستا

در دل فمیده بخواند او را کرفه عظیم و اجر عظیم دهم و جایگاه او بهشت

روشن اشوان پروان او دهم داد و بدل ۶۴ سو و سو ۶۴

کل سمد و سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴

سو و سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴

سو و سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴

سو و سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴

سو و سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴

سو و سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴ سو و سو ۶۴

[illegible]

سندھ سے :- غیب دان و دانا و مراد و کر نبار دادہ بہت
کہ بر کوہ ہیتیایزہ روشن ہستے از بہر یاری این جهان ^{مکمل} ~~مکمل~~

د کلامه سید . سید (سید و اولاد) سید و اولاد . اولاد سید و اولاد .

6 سید وید - وایر دودام - وایر اسلیم - وید وید

دوسو سو مہ۔ دہرید رن و سوجا۔ : آن توازا

نیکان و مهتران از کردار بر تخت آسمان بنده نشینست ماء

عدد دویست و شصت و پنج - و دویست و شصت و شش

درد و در آیدم . و دو و ای . نسم سم : معنی این

کلام ننوشتہ شود کہ حقیقت مار یک سبت معلوف فرماید

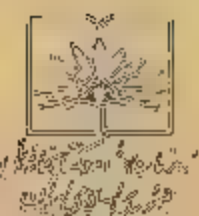
سعدی. نه سوا سانس و نه واد و نه سوا بد. سعدی

دفعہ بدردم . دفعہ سطر . دفعہ بدرار : معنی ایک کلام

نیز ننوشته شو، سیم، سوم، ددند، نهم، ددند

سم بدیع دود: نه سطر دارد. و وسع می. و ابجد

ملک مدد: از ان تو پاک و گرانبار و بنده منشین پیدا شده روشن



[illegible]

سجده. (سوره دوم و سوره ۶۴ سجده و سوره ۱۰۰ سجده). که کند
مردم در ویش مفلس را برابر مردم بزرگ که صاحب غنیمت اند و هر
مردمی که از مردمان دیگر راحت و فایده می یابند از یار مرد دهم
انیزد، (۶۴ سجده). نماز ای یوم انیزد،

[illegible]

۱۳۴۰. و با بدو در مدتی که کند درویش مسکین را برابر
مردم بزرگ که چون که موبدان موبد از ایشان کردن اید و خرمی کننده
هستند، و به سلطان. اسعد. ۶۴۰. ۶۴۱. ۶۴۲. ۶۴۳. ۶۴۴.
و در سال ۱۳۴۰. و در سال ۱۳۴۱. و در سال ۱۳۴۲. و در سال ۱۳۴۳.

توای بهوم ایند مشهور نامدار مرد عاقبت بن کند از یاری آگنیده خود
۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵

[illegible]

که تو همیشه ای هوم ایند زینک مرا سرشت کا و آمینختی بخشتی مراد
اینکه مردمان را طبیعت مثل کا و آمینختی حلیم و کرانبار می بخشتی .

[illegible]

و در ده دین صد - اید - صد - در نیک گفتار هستم
 و در بد و زشت گفتار نا هستم ، و در دین و دینم صد -
 و در ده دین صد - اید - صد - در نیک
 کردار هستم و در بد کردار نیستم ، و در نیک و بد
 سودا و دینم صد - اید - صد - در فرمان بردار
 هستم و در بی فرمان نا هستم ، و در نیک و بد
 نیکم صد - اید - صد - در پاکان و اشرافان منم و در
 ناپاکان و درویشان نا هستم ، و در نیک و بد
 و در نیک - صد - اید - صد - در دین و دینم
 و در دین و دینم صد - تا آنکه از آن کس خواستن آخر مینوا
 راهمست از هر طاعت و کار نیز همین هست ایدون ،
 و در نیک - صد - اید - صد - در نیک و بد
 و در نیک و بد - صد - اید - صد - در نیک و بد
 و در نیک و بد - صد - اید - صد - در نیک و بد
 و در نیک و بد - صد - اید - صد - در نیک و بد

[illegible]

[illegible]

زر زنگ بلند تن رامی نیرم ، ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

هوم فرا سینه افرونی کننده جهان و نعمت این زمین رامی نیرم یعنی هوم

اشو که بر کوه هبتیا برز هر روز با گوید شاه پیرش کرده در دریا زوریش

می ریزد از آن خرفستان دریا یک لحظه جهان را خراکیند اگر یک روز

از پیرش خالی باشد ، ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

که از زره است چون که بر ستا خیز که پنجاه و هفت سال مانی خوانده

ابر با میوه آن هوم درخت برابر آب خواهند آورد و بر زمین

خواهد افتند و مانند آن که آن وقت باشند آن میوه را خواهند خورد

اگر از زمان باشند ، ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶



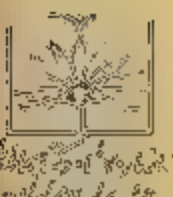
۳۵ ویرکده ویر و سنه ۱۰۶۰



تمام شد

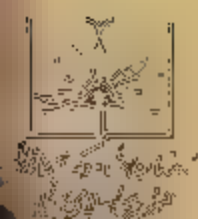
این معنی اوستا بر وزیر فرخ امر داد امشاسفند ماه مبارک ششتر
سال و در یکزار و یکصد و چهل و هفت از شاهنشاه نیرد کرد
شهریار تمام شد نویسنده این اضعف من عباد الوهاب هجیر
کاوس بن دستور شهراب بن دستور رستم بن دستور مانک
از نسل دستوران دستور ماهیار بن رانا نوشته است هر که
خواند یا آموزد دعا را فرین آتش روانی برین کاتب رساند
از نیردان و امشاسفند ان کام باد ایدون بلا ایدون ترج با
هر که مارا کند به نیکی یاد ، نام او در جهان به نیکی باد ،
، تمت تمام شد ،

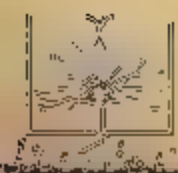
مالک این بن بر زنده دستور ویر
دستور کاوس ویر ویر ویر ویر ویر
فرین و فرین و فرین و فرین و فرین
بلا ویر ویر ویر ویر ویر ویر ویر



بنام خدا ابرو بختش اینده خشتش

در خشتش اینده خشتش



[illegible]

[illegible]

معنى قوله: "وَأَمَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ فَآتَاَهُمْ صَبْرًا وَتَقْوَىٰ يَوْمَ الدِّينِ" .

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

سورۃ یونس : کی سورۃ : دوسرا اسم بسم اللہ .

• שבת כלל וכלל כח וטעם

وہوئے سترہ روز و بیست و دو روز و بیست و دو روز و بیست و دو روز

۱۰۱۱ بنام خداوندگار و پادشاه سرور و شاه عالم

[illegible]

سید سید کا سہارا لے کر

مر ۲۷۴۔ ۲۸۵ سے ۳۰۱ تک

کتاب من سحر و قیام و غیره ۵ کتاب من سحر و قیام و غیره ۵

میرزا محمد علی خان قزوینی

سید و سیردد و د و ن و ی و ب و ج و گ و ح و ط و ظ و ک

دروغ و ستر است از سید و نه. و از سید که از دروغ

سید ۱۴۱۰. شریع اللہ دیند. کی بی بی سید و سیدہ الی

= ॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

125

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
وكان من بعد ذلك ما كان
در سال سی و سه و سی و سه
• ۳۴ و سه و سه و سه و سه
۳۴ و سه و سه و سه و سه
۳۴ و سه و سه و سه و سه
سه و سه و سه و سه و سه
انها و سه و سه و سه و سه
سه و سه و سه و سه و سه
سه و سه و سه و سه و سه
سه و سه و سه و سه و سه

سه و سه و سه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

• لا انا ولا احد منكم •

سأعطيكم الله. والله! والله! والله! والله!

۱۰۰ . ۱۰۱ . ۱۰۲

مسجد و مدرسه و کتابخانه و بازار و کوه و جنگل

سورة التوبة والاعراف



سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

در سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

سبع. واسطی سم. بدین د(ط). کمالی سبع. واسطی

107

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

وَمَا يُمْسِكْ بِكَامَلٍ وَالْغُلَامَ

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

بَعْدَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ أَثَرُ الْوَحْيِ

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

بَعْدَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ أَثَرُ الْوَحْيِ

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

بَعْدَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ أَثَرُ الْوَحْيِ

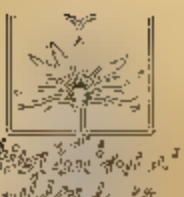
وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

بَعْدَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ أَثَرُ الْوَحْيِ

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

بَعْدَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ أَثَرُ الْوَحْيِ

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا



ستور کاوس
ہلک بن بن سب و رکوی
بن و ستور سکا مرست
نہ نہ طلس















و اما در این باب که در کتاب مذکور است

اعمال که در این باب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

در این باب که در کتاب مذکور است

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

دستور و دستور و دستور و دستور و دستور

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان



سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

نہ دیا ہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

۴۴ تریدین داری. تلفه من یوسلوا کیتور

سید کن سرور ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کد وید لواند سرور کد سید راک. کاک

سید وید. ترید کی سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کاک سید. لوان ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کوس ۱۱۱۱ ترید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کاک سید. کاک سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید ۱۱۱۱ کاک سید. سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کولند کاک ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

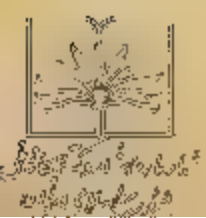
سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید کاک ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید کاک ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وآل محمد الطيبين الطاهرين

الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين

وآل محمد الطيبين الطاهرين



تو به من خبر ده
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

الطاهرين الأئمة
العليين

عليهم السلام

والسلام على
سيدنا محمد وآله

الطاهرين

عليهم السلام

والسلام على
سيدنا محمد وآله

الطاهرين

عليهم السلام

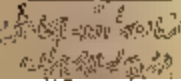
والسلام على
سيدنا محمد وآله

الطاهرين

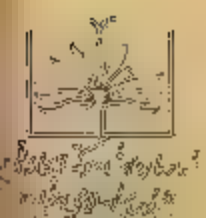
عليهم السلام

[illegible]

五



[illegible]

[illegible]

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش.

که گویند و اینست که در این کتاب

در این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

کاین وید (د دیکه) کاین وید. وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید وید وید وید وید وید وید

وید وید

و سر بسج. د ن د. ساع ک. ان ی ک ک ل ک س ک و س ک
ر ک س ک س ک. ک ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
ا ا ا و س ا ا ا ک ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
ا ل ک د س ک ا ا ل ک س ک س ک
ک س و د ل ک ک ا ا و س ا ا ا س ک.
ک س س ک. ک ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
س ک س ک. س ک ک ل ک د س ک. ک ا ا
س ک ا ا ا ا ا س ک ا ا س ک
ا ا ا ا ا س ک ک د ک س و د س ک
ا ا س ک ا a ک ا ا س a a. . .
س ک. . . ک ا ا ک ل و ا ا س ک
ک س ا ا ا ا ا ا ا ا ا a
و س ک. ا ا ا د د س ک و د د س ک و س ک
ک ا س ک س ک س ک س ک س ک. . .
و ا د س ا a ا ا ا ا ا س ک



وَمِنْ نَسْرِهِ اسْمُهُ ٥ مَعَهُ ٥

كَدْ كَ لَوْنِ اَوَّلِهِ اسْمُهُ سِرْ كَ

وَاللَّهُ اسْمُهُ سِرْ كَ وَاسْمُهُ سِرْ كَ

وَسِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

وَسِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

وَسِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

وَسِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

وَسِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ سِرْ كَ

白

که ز لعل او صد اسرار آید : ناله و ناله

[illegible]

כח בן יוסף וישראל

اسماء اربعه
کتاب مسند احمد بن حنبل

۱۰۰. ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۰۳. ۱۰۴. ۱۰۵. ۱۰۶. ۱۰۷. ۱۰۸. ۱۰۹. ۱۱۰.

۱۴: ک د ل ر س و ط ی ه ل ل ک

کتابخانه و موزه ملی ایران

سرمد لو به سحر! لا اله الا الله

سورہ لوط علیہ السلام

॥ श्री गुरुभ्यो नमः ॥

وہ کہ یہ سہولت ہے یہ سہولت ہے

[illegible]

מלאך המות יצא וכו' .

کد راند نظام الاولی والثانی

שלם שחור חסד לך ונא להקדים



۱۳۱۱ هـ - ۱۳۱۲ هـ - ۱۳۱۳ هـ - ۱۳۱۴ هـ - ۱۳۱۵ هـ

۱۳۱۶ هـ - ۱۳۱۷ هـ - ۱۳۱۸ هـ - ۱۳۱۹ هـ - ۱۳۲۰ هـ

۱۳۲۱ هـ - ۱۳۲۲ هـ - ۱۳۲۳ هـ - ۱۳۲۴ هـ - ۱۳۲۵ هـ

۱۳۲۶ هـ - ۱۳۲۷ هـ - ۱۳۲۸ هـ - ۱۳۲۹ هـ - ۱۳۳۰ هـ

۱۳۳۱ هـ - ۱۳۳۲ هـ - ۱۳۳۳ هـ - ۱۳۳۴ هـ - ۱۳۳۵ هـ

۱۳۳۶ هـ - ۱۳۳۷ هـ - ۱۳۳۸ هـ - ۱۳۳۹ هـ - ۱۳۴۰ هـ

۱۳۴۱ هـ - ۱۳۴۲ هـ - ۱۳۴۳ هـ - ۱۳۴۴ هـ - ۱۳۴۵ هـ

۱۳۴۶ هـ - ۱۳۴۷ هـ - ۱۳۴۸ هـ - ۱۳۴۹ هـ - ۱۳۵۰ هـ

۱۳۵۱ هـ - ۱۳۵۲ هـ - ۱۳۵۳ هـ - ۱۳۵۴ هـ - ۱۳۵۵ هـ

۱۳۵۶ هـ - ۱۳۵۷ هـ - ۱۳۵۸ هـ - ۱۳۵۹ هـ - ۱۳۶۰ هـ

۱۳۶۱ هـ - ۱۳۶۲ هـ - ۱۳۶۳ هـ - ۱۳۶۴ هـ - ۱۳۶۵ هـ

۱۳۶۶ هـ - ۱۳۶۷ هـ - ۱۳۶۸ هـ - ۱۳۶۹ هـ - ۱۳۷۰ هـ

۱۳۷۱ هـ - ۱۳۷۲ هـ - ۱۳۷۳ هـ - ۱۳۷۴ هـ - ۱۳۷۵ هـ

۱۳۷۶ هـ - ۱۳۷۷ هـ - ۱۳۷۸ هـ - ۱۳۷۹ هـ - ۱۳۸۰ هـ

۱۳۸۱ هـ - ۱۳۸۲ هـ - ۱۳۸۳ هـ - ۱۳۸۴ هـ - ۱۳۸۵ هـ

[illegible]

وایند و کلامی بر زبان جاری شود و در آن وقت

همه بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

که بپوشانند و در آن وقت که بپوشانند و در آن وقت

فَوَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

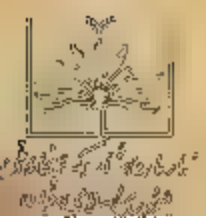
وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

وَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا

[illegible]

نقد و نظر

[illegible]

[illegible]

1304

۴۴ سید علی بن ابی طالب علیه السلام در روز شنبه ۱۰۴۰

در روز شنبه ۱۰۴۰ در روز شنبه ۱۰۴۰

در روز شنبه ۱۰۴۰ در روز شنبه ۱۰۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

شبه

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

ولا ندرى

بما كنا نبتغي

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

ولا ندرى

بما كنا نبتغي

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

ولا ندرى

بما كنا نبتغي

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

ولا ندرى



کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

מלך ישראל ויהוה אלהינו יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

مرکز جمع کردن و توزیع مواد

משה ואלה שמות בני ישראל אשר באו מצרימה

مردان سزایه و کمال و شرف و شرف

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

1. *Handwritten text in Arabic script, likely a list or index.*

10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 1

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

ع. ی. ج. د. هـ. و. ز. ح. ط. ي. ك. ل. م. ن. ع. ف. ق. ر. س. ش. ت. ث. ج. د.

کام کام و نوائے شادمانی کام کام
نور علی

[illegible][illegible]

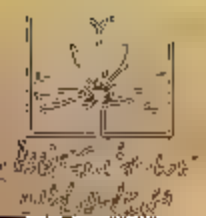
نیز در این کتب من کتب و کتابها

من بعد از این که در این کتاب

Phragmites australis





[illegible]

[illegible]

1000

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد

فإن الله قد علم أن

العلماء هم أئمة الأمة

وأنهم هم الذين

يهدون الناس إلى صراط مستقيم

وأنهم هم الذين

يؤتون الناس النور

وأنهم هم الذين

يؤتون الناس الحياة

وأنهم هم الذين

يؤتون الناس النور

وأنهم هم الذين

الحمد لله

[illegible]

[illegible]

وَأَمَّا فِي الْقُرْآنِ فَأَن يَكُنْ مِنْكُمْ قَوْمٌ مُّشْرِكُونَ
لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ وَأَلْهَيْنَا
بَيْنَهُمُ الْفِتْنَةَ وَفَصَّلْنَا بَيْنَهُمُ الْأُمَمَ
وَنَبَوَّأُوا فِي الْكُتُبِ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ الْقُرْآنَ
الْعَرَبِيَّ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَبَدَّلْنَا بَيْنَهُمُ
اللُّغَةَ كَمَا نَبَدَّلْنَا بَيْنَ الْأَنْثَى وَالذَّكَاءِ
وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ أَخْرَجْنَاهُم مِّنَ الْأَرْضِ
قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا آلِهَةً نَّادِيهِمْ فَلَوْلَا
أَنزَالُ الْغَاسِقِ إِذْ وَقَعَهَا لَبِئْسَ مَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ أَخْرَجْنَاهُم مِّنَ
الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا آلِهَةً نَّادِيهِمْ
فَلَوْلَا أَنزَالُ الْغَاسِقِ إِذْ وَقَعَهَا لَبِئْسَ
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ أَخْرَجْنَاهُم
مِّنَ الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا آلِهَةً نَّادِيهِمْ
فَلَوْلَا أَنزَالُ الْغَاسِقِ إِذْ وَقَعَهَا لَبِئْسَ
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

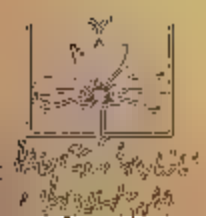


[illegible]

الهمزة على الهمزة في قوله
لهمزة واو في قوله كسر الهمزة
سواء في الهمزة او في الهمزة
فالمهمزة في الهمزة في الهمزة
لهمزة في الهمزة في الهمزة
لهمزة في الهمزة في الهمزة
في الهمزة في الهمزة في الهمزة
و في الهمزة في الهمزة في الهمزة
سلطان الهمزة في الهمزة في الهمزة
في الهمزة في الهمزة في الهمزة
الهمزة في الهمزة في الهمزة
في الهمزة في الهمزة في الهمزة
في الهمزة في الهمزة في الهمزة
في الهمزة في الهمزة في الهمزة



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سولہ مائے قضا و قدر و سیرت و سفر

لے یہ سہولت : واپس آج کو کاٹا گیا ہے

المستند و سائر کتب له من نسخ و احوال و غیره ۴۷

الحمد لله الذي هدانا لهذا

اسلام اور اسلام کے اصول و ضوابط

۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ که در سال ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸

سرود اولیہ ۱۲ سالہ بچہ کلاس اول =

سلام و کلامی مسعود و مسعودان آن

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

۱۲ نعمت کسرام را به ایضا مستقر در ۱۱

تبریز و قزوین و لیس و اصفهان و کابل

سالم و ليد لعمرو رام س ك ا ث ت ق و س ل ع ا م

تَمَامُ قِسْمِ مَسْكُوتِ لِسَانِ وَأَلْسِنَةٍ وَأَوَانِ

سورة التوبة وسورة النور =

السلامة والكسب من ماله في كل سنة

על

[illegible]

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

اولیاد و سالار و شاعر که در او کمال

و اله و در آن سال و آن سال

۱۵۹۷



ملک این کتاب مستن ب دستور چو دست
 کاوس بن دستوران دستور
 پیکان دستور بنده
 هر کسی دعوی
 کند مالک
 و مایل
 است







